د کمکیانو انیس

شماره ۴۲

سال ٦

مجله هفتگی پنجشنبه ۱۱ جدی ۱۳۵٤

اطلاعات او کلتور

V-42
Jan 1, 1976

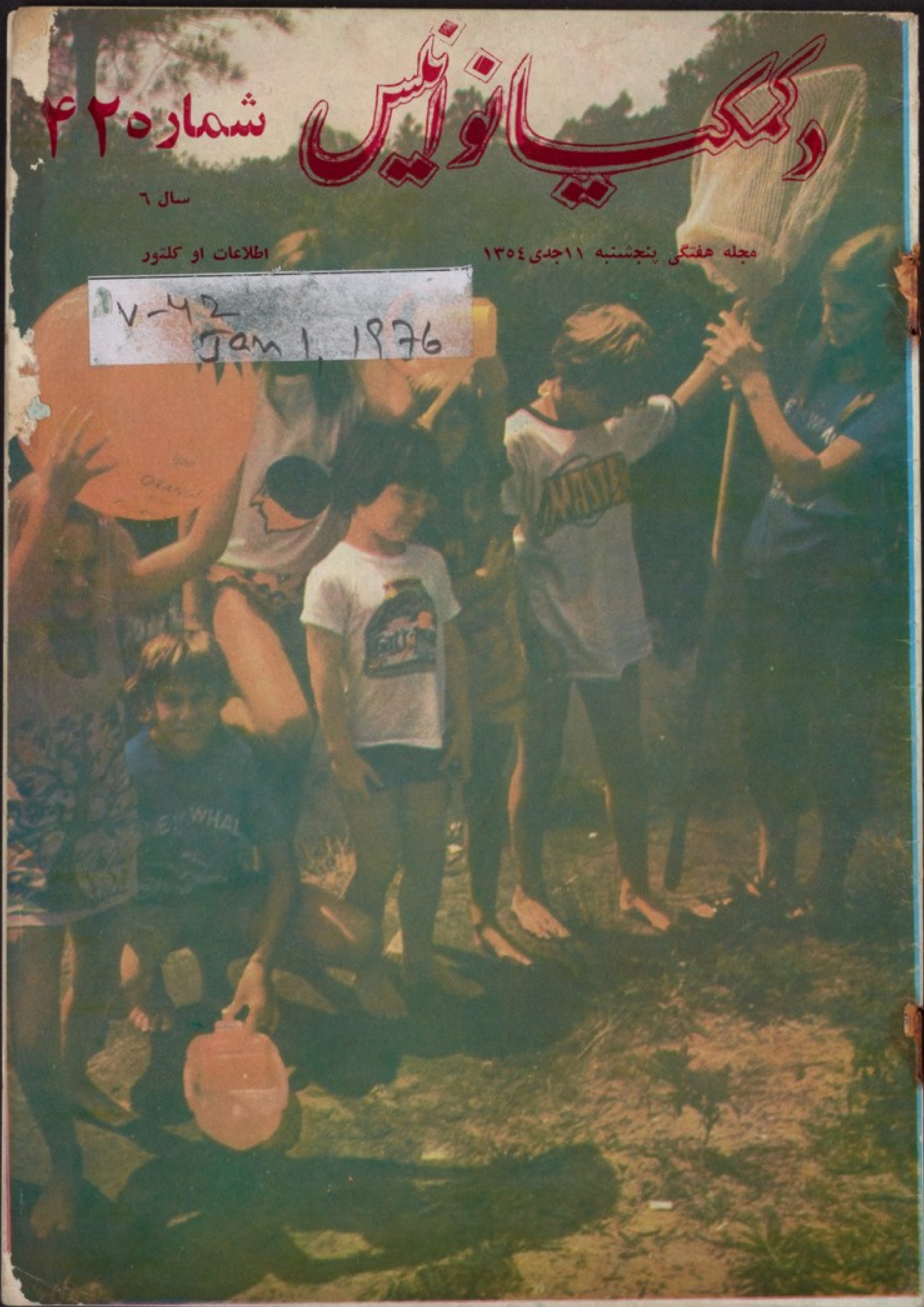

ترجمه فخری

مه کتیت کار دارم

۳ـ سکی اورا مستقیما به طرف درختی برد ولی گرگ نمی توانست خود ش را از درخت رد نماید همان بود که به درخت خورد سکی ها به یکطرف وخود گرگ سر به تالاق در بین یك غندی برف فرو رفت .

٤ـ از غندی برف به مشکل توانست بیرون بیاید خودش را تکاند و دفعتا چشمش به سکی های شکسته ودور گوشی پاره پاره اش افتاد .غصه اش گرفت لحظه ای ازین غم واندوه اونگذشته بود که چشمش به خرسکی افتاد ، این خرسك روی یك دراز چوکی نشسته بودود ر پیشروی او دندآبی قرار داشت که یخ بسته بود.

٥ـ... خرگوش !چه خرامان روی یخ میر قصد کنکی به پایش از اینسو به آنسو می خرامد (کنکی بوت های مخصوص یخما لك است)با کنکی به نوك پنجه میر قصد . واه واه چه اشتها آور است . گرگ با خود گفت «باشد . حالا مه کتیت کار دارم!»

٦ـ خرسك همینکه کنکی های خودرا پوشید وبند های آنرا گره زد تا برود و بروی یخ بر قصد و یخما لك بزند که گرگ پایش را به ضربه به انجام دراز چوکی زد انجام دیگر دراز چوکی بلند شد وخرسك آنچنان از زمین بلند شد ودوباره افتید که کنکی ها از پایش به طرفی پرتاب گردید .

یادداشت هفته

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
31 MAR 2005
6 CONTINUATION 6

مجله هفتگی- پنجشنبه ۱۱ جدی ۱۳۵٤ شماره ٤۲ سال ٦

دختران و پسران ارجمند وگرامی !

درین هفته با اولین بـرف های امسال در کابل ونواحی آن ودر بعضی شهرهاوولایات کشور ما زمستان با چـــهره واقعی خود در برابر همه ظاهرشد . واقعاً برف است کـه انسان را متوجه زیبایی های بخصوص این فصل میسازدو شما حتماً میدانید که باریدن برف تاثیر خوب و نیکو یی برای کشت و زراعت دا شته دهقانان را خورسند میسازد.

راستی باید بگو ئیم کـــه درین شماره مجله نیز مطالب خوب و جالبی داریم . صفحه « بیائید باهم جغرافیه بیاموزیم» را از هفته گذشته آغاز نموده بودیم ، وسر ازین شمـا ره ستون مفید و قابل استفاده دیگری بنام « چراغ معر فت در مجله بازکرده ایم که یقین داریم برایتان د لچسپ وقابل استفاده خواهدبود، بخصوص برای کسانیکه امتحان کانکور را پیشرو دارند . تعر یفات مختصری از مسایل مر بوط به حساب هندسه ، فـــز یك کیمیا و وسایر علوم د ریـــن ستون نشر خوا هد شدواگر شما این قسمت را از مجله بـریده هفته وار جمع آ وری کنید ، علاوه ازینکه مـجـله شما خراب و نا قص نمیشود، بعد از مد تی شما کتـــاب جالب مفید و ارزنده خوا هیدداشت که در هر موقع بدرد تان خواهد خـورد . ضمنـاً پهلوی هر عنوان در میـــان قوس حرفی نوشته ایم کـــه نشا ن میدهد . تعریف مذ کور ازنگاه کدام علم صورت گرفته مثـلا « هـ » علا مت هند سه (ح) عـــلا مت حساب (ت) علامت تاریخ و (ك) علا مت کیمیا است . امید وارهستیم بانشر مسلسل این ستـو ن شمارا صاحب کتابی که پراز تعریفات وتشریح اصطلاحات است سا خته باشیم .

عکسها سخن میگویند

حالاکه همه تان امتحانات را تمام کرده‌نتیج خودرا هم‌گرفته اید طبعا هیجان روزهای‌امتحان راندارید،اما بخاطر اینکه یکبار دیگر شمارا بیاد امتحانات انداخته باشیم چند عکس از جریان امتحانات‌شاگردان‌مکاتب مختلف را نشر کردیم شمابعد ازین هم امتحانات دیگری پیشرو دارید امید وار هستیم از هر فرصتی برای آمادگی امتحانات آینده‌استفاده نمائید.

دقیقی سخنور بزرگ بلخ

من جاه دوست دارم که آزاده زاده ام
آزادگان بجان نفرو شدجاه را

این شعر زیبا از بزرگ‌ترین حماسه سرا و فرزند نامور دیار بلخ است که در این هفته‌هزار و مین سال وفاتش در کابل برگزار گردید .

این سخنور وطن ، ابو منصور محمد ابن احمد دقیقی بلخی است که در قرن‌چهارم هجری زندگی‌داشت در مجلس یاد بود دقیقی بلخی علاوه‌از دانشمندان کشور ، یکعده‌علما ودانشمندان‌کشور های دوست نیز اشتراك نموده بودند .

مجلس یاد بود فرزند بلخ‌تا ششم جدی ادامه داشت .و ما بخاطر مقام‌علمی و فرهنگی این‌دانشمند وشاعر نامور بلخ و تجلیل‌از هزار و مین سالگرد وفاتش‌در صفحه برا زندگان‌زندگی وشرح حال وی‌را برای شما خوانندگان عزیز تقدیم می کنیم تا ازبرگی ازدرخت پر ثمر و خوشه‌از خرمن زندگی دانشمند فرزانه بلخ را تحفه شما خوانندگان گرامی نموده باشیم .

قرن چهارم هجری از دوره های تابناك فرهنگ کشور ماست . در این عصر شاعران بزرگ ونویسندگان زیادی چون دقیقی بلخی‌زندگی داشتند و در پهن ساختن علم‌و فرهنگ کشور خدمات شایانی نمودند .

این دوره عصر تابناك فرهنگ کشور مابود. .و دقیقی بلخی از شاعران بزرگ این دوره میباشد .

دقیقی بلخی شاعر چیره دست و شیرین زبان وصاحب قریحه سرشار است .و ی‌از حماسه سرایان

بزرگان

بزرگ بشمار میرود دقیقی که از وفاتش هزار سال میگذرد درزمان فرمانروایی منصور ابن نوح سامانی زندگی داشت دقیقی به خواهش منصور ابن نوح شروع به سرودن شاهنامه نمود و بیش از هزار بیت سروده بود که بدست غلام خویش به قتل رسید و هزار بیت دقیقی بنام گشتاسب نامه دقیقی معروف است.

بعد ازمرگ این شاعر شیرین زبان فردوسی دنباله کار اوراگرفت واینکار او را بپایان رساند.

حکیم فردوسی هزار بیت دقیقی را در شاهنامه خود آورد واز قتل و هم از اینکه دقیقی اولین کسی بود که دست به نظم کردن شاهنامه زده است، یاد نموده است.

دقیقی از آغاز جوانی به شعر گفتن پرداخت ولی هنوز جوان بود که چشم از جهان پوشید. واینکار شش ناتمام ماند.

دقیقی در سرودن اشعار مانند، مدیحه، تغزلات، قصیده مهارت تمام داشت واشعارش دارای مضامین لطیف و معنی ونکات تازه و پخته است. از قصائد و تغزلات وقطعات او باآنکه جزاندکی در دست نیست ولی در آوردن توصیفات زیبا استاد مسلم زبان دری بود.

وی در سرودن حماسه بهترین وزن را برگزید و کارش برای تمام حماسه سرایان دیار ما سرمشق شد، چه تاامروز همه حماسه سرایان بهمان وزن حماسه سروده اند.

دقیقی بلخی در حماسه کشتاسب نامهٔ خود، بهترین خاطرات گذشتگان ما را تمثیل کرده است. تاریخ تولد دقیقی بدرستی معلوم نیست و سال وفاتش را میان سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۰ ذکر نموده اند.

دقیقی غیر از اشعار شاهنامه اشعار دیگری نیز سروده است.

وی که در سال های پس از سال ۳۶۵ هجری در حالیکه بیش از هزار بیت سروده بود، حادثه جانگداز قتل وی روی داد.

رشته حیات دقیقی قطع شد ولی، نام او بحیث حماسه سرا و سخنور بزرگ زبان و ادب دری به سینه تاریخ فرهنگ ما جاودانه حک است.

وشعرش که در بالا ذکر شد، نمونهٔ از حس وطن دوستی و وطن پرستی فرزند بلخ است که احساس خودرا در آن جا داده است،

باشاگردان ممتاز آشنا شوید

سلیمان از جمله شا گردان بااستعداد هنر ر سامی مکتب متو سطه بی‌بی مهرو است که‌امتحان صنف شش را موفقانه گذشتانده و شامل صنف ۷ گردید.

سلیمان در مورد علاقه اش به رسامی میگوید:

نظر به علاقه ایکه به رسامی‌داشتم مورد تشویق فا میل و استادم عنایت الله خان قر ارگرفتم که‌باعث دلچسپی‌بیشتر من درین هنر گردید.

در مورد شیوه ر سا می‌خود گفت:

از نقاشی های سلیمان

سلیمان

علاقه زیاد به کشیدن پورتریت و کشیدن مناظردارم وقتی یکی از مناظر طبیعی که برای رسم نمودن جا لب باشد مورد توجه ام قراربگیرد آنرا رسامی می‌نما یم. ر سم هایم عمو ما به پنسل بو ده اما بعضا همراه رنگه آ بی رنگ آمیزی می نما یم. به کشید ن رسم روی گرا ف هم آشنایی دارم.

سلیمان به رسامی ها یی کریم شاه خان و عنایت الله خان علاقه دا رد.

از سلیمان پر سیدم د ر صنف چندم،نمره هستی ؟گفت از صنف اول الی ششم‌او ل نمره بودم که سبب مو فقیت خود را داشتن پرو گر ا م منظم در سی می دانم.

ـ آیا خارج از درس مکتب مطا لعه می کنید؟

ـ او قات خارج از د رس مکتب را به مطا لعه کتب مفید اخلاقی و اجتما عی‌وخوا ند ن روز نا مه ها و مجله‌دکمکیانو انیس سپری می کنم .

دکمکیانو انیس

فتانه آرزو دارد حقوقدان شود

فتانه مائل شا گـــــردبااستعداد یست‌از مکتب‌محبوب سلطانی که از صنف اول الی‌صنف پنج اول نمره بوده وبا گر فتن نمرات عالی در تمام‌مضا مین در بین سائـــــر همصنفا نش مقام اول نمرگی‌را حائز شده است.

فتانه دختر با هـو ش وذکی بوده در مورد هر سو ال باجرأت ودقت جـــوا ب مـــی‌گوید . نظر بـه لـیـــا قـت پابندی به حا ضری و او ل نمره گی‌به‌گرفتن تحسین‌نامه ازطرف مکتب مو فق‌شده‌است‌وی علت اول نمر گی خود را داشتن پرو گرام منظم در سی‌وپابندی به مکتب و حا ضری میداند.

فتا نه به تمام مضا میـــن‌مکتب علاقه دا شته اما بـــه خواندن قر آن کریم بیشتـــرعلاقمند است.

از فتا نه پر سیدم آ یـــــا برای ر خصتی های زمستان پرو گرامی تر تیب نمو د ه‌اید؟ گفت :

رخصتی های ز مســـتا ن‌بهترین مو قع برای آما د گی به در و س سال آینده‌است‌که‌من هم تقسیم او قا تی ترتیب نموده ام، مطا بق آن و قت‌معین برای آما دگی به در وس سال آینده و سهم گر فتن به‌دیگر امور منزل مثل آ شپزی وخیا طی را تعیین نمو ده‌ام.

وقتی پر سید مش بـــه‌آشپزی و خیاطی د ستر س داری؟

با لبخند گفت: البته برای‌هردختر ضرور ا ست تـــا در پهلوی درس به آشپـــزی ،خیاطی و دیگر امور منـــزل آشنا با شد.

فتانه نظربه علاقه ا یکه به مجله دکمکیانو انیس دا ر د میخوا هد تا همکار دائمـــی مجله گردد.

وی آرزو دا رد بعد از ختم دوره مکتب شامل فا کو لـــته حقوق گردد.

از تفریحات به با یسکـــل سواری علاقه دارد.

فتانه

همکاران مجله

امان الله عینی

عتیق الله فریدون عینی

عبدالخالق نادری

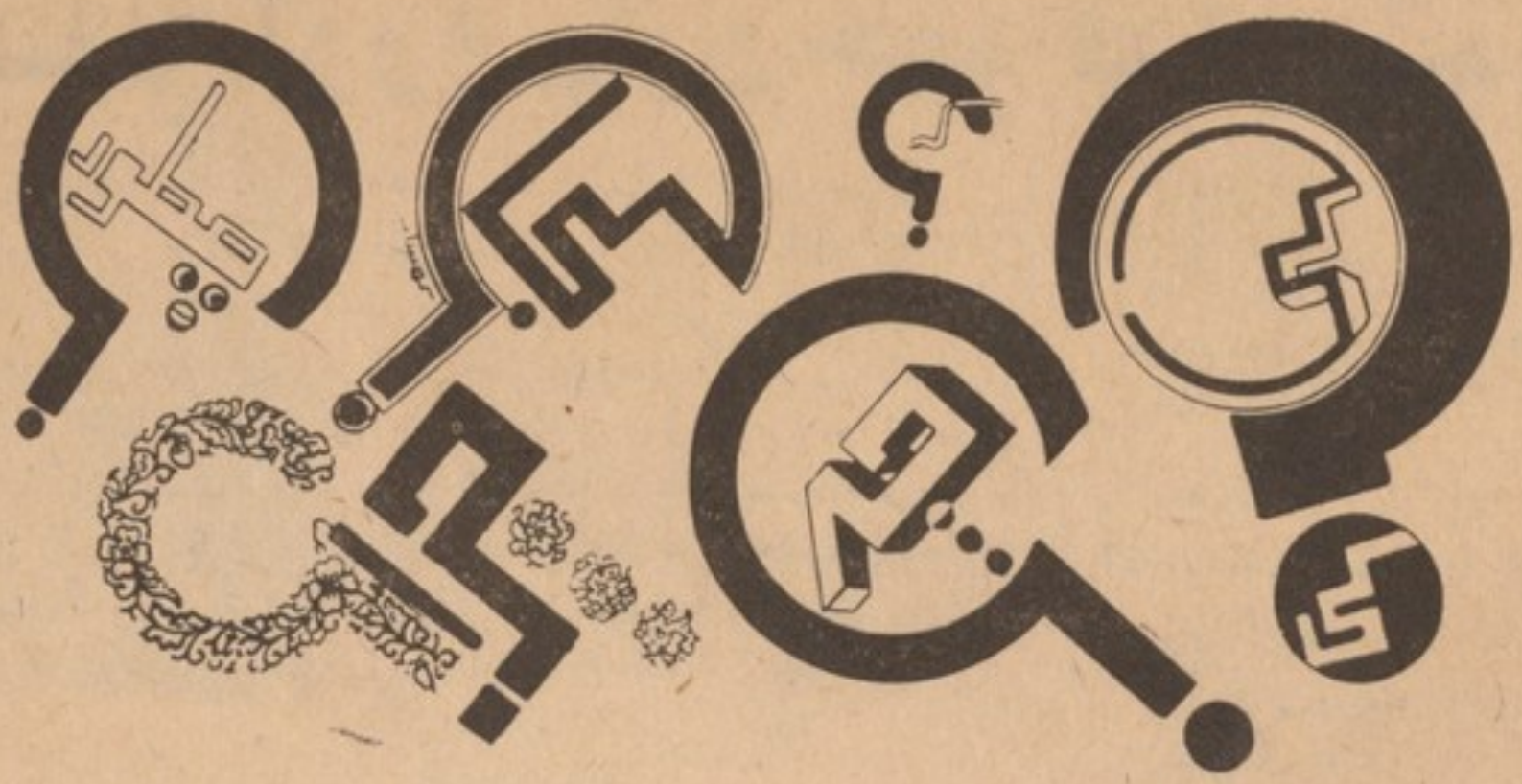

الگساندر گرا هام بل که‌بود؟

دو ستان عزیز! الگسا ند ر گراهام بل‌بسال ۱۸۴۷میلادی تولد یافته و چون عدهٔ زیادی اعضای خانواده‌اش را معلمین تشکیل میداد، نا مبرده‌ازدوران کودکی دربارهٔ علوم مختلفه معلو مات حاصل کرد.

گراهام بل در شهر بوستون ماساچوست ا مریکا پر ورش یا فته وبه تحصیلات خود ادامه داد. گر ا هام بل مدتها تجر به های زیادی درین باره نمود تا بالاخره بفکر اختراع تیلفون افتاد. نامبرده پس از زحمات خستگی‌ناپذیر سه چهار ساله درماه جنوری سال ۱۴۷۶ میلادی آ خر ین مدل تیلفون را بکار انداخت. پس ازین رفته رفته آو ا زهٔ اختراع تیلفون بگو ش همه رسید و مخصو صا بعدازانکه شکل بهتری بخود گر فته و مورد استفاده قرار گر فت ، نام گرا هام بل زبا نزد عموم مردم جهان قرار گر فت. این دانشمند بسال ۱۹۲۲ میلادی پس از خد مات زیاد به عمر هفتاد و پنج سالگی و فا ت کرد و به احترام وی تما م تیلفون های اضلاع متحدهٔ امریکا برای یك دقیقه ساکت ماند.

این چیز ها کی‌اختراع شد ه اند؟

کشتی جدید:

دو ستان عزیز!

درین اواخر فا بریکه‌کشتی سازی انگلستان، یك کشتی پانزده فتی را سا خته است که دریك و قت چهار و ظیفه‌را به انجام میر سا ند. شکل این کشتی تغییر می یابد دارای کلکین‌لغزنده‌است‌وهمچنان چو کی های آرام دارد.

بایسکل دستی :

درین اواخر یك نفر ا ز باشند گان شهر میلان‌ایتالیا دست به اختراع با یسکل‌زد که میتوا ن پا یدل آنرا به دست حرکت داد.

دانشمندان پس ازتحقیقات زیاد در مورد با یسکل‌سواری به این نتیجه ر سیده اند که این و سیله نقلیه بر علا و ۀ انتقال انسان از جایی‌به جای دیگر در پر ورش عضلات‌پای خیلی مؤثر میبا شد ولی عیب در اینجا بود که سایر عضلات مانند دست و سینه بابایسکل رانی پر ورش نمی یابد. همین علت بود که برای رفع این نقیصه انتو نیو به چنین اختراع دست زد و به این ترتیب عضلات‌دست راهم‌قوی میسازد.

نا گفته نما ند که این بایسکل دا رای پا یدلی‌است که باپا نیز میتوان‌آنرا حرکت داد در حقیقت‌با اختراع این با یسکل عیب با یسکل های عادی از بین رفته است.

این چیز ها در کجا و ا قع شده است؟

قدیمترین الفبای جهان

دو ستان عزیز! قدیمترین الفبا یی که تا کنون بد ست آمده، الفبائی است که یك‌عده از باستانشناسان ارو پا ئی پیدا کرده و مربوط به ۳۵۰۰

سال قبل است.

این الفبا در قسمتی ا ز کشور سو ریه بنام (سوریه علیا) کشف شده و الفبائی است که در قرن ۱۳ قبل ا ز میلاد مسیح معمول و رو ا ج داشت .

این الفبا دارای سی حرف است .

ازین سی حرف ۲۲ حر ف آن عین الفبای قوم فنقیه وبقیه حرف بعدا به آن اضا فه کرده اند. تا کنون قدیمترین الفبای جهان الفبائی بود که در مصر کشف شده بود.

موزیم عطر:

دو ستان عزیز! بزر گترین موزهٔ عطر جهان در شهر «بار سلن» واقع کشور هسپانیا تاسیس شده است در این موزه عجیب سی هزا ر نو ع عطر در شیشه های بسیا ر گران قیمت و زیبا گرد آوری شده است.

• • •

قوه چیست ؟

دو ستان عزیز! و قتیکه در مزرعه کار میکنیم ازقوه بد ن خود استفاده میکنیم .

وقتیکه درآب آببازی میکنیم ازقوه بدن خود ا ستفاده میکنیم بد ن ما قوت دارد . برای اینکه قوه بد ن ما بیشتر شود باید غذا بخوریم شیر ، پنیر گوشت، ماهی ، تخم مرغ، سبزیجات ، میوه ونان به بدن ما قو ت میدهند .

هر حیوان به اندازه خود قوت دا رد مورچه به این کوچکی پای ملخی را گرفته کش میکند وبه لانه خود می برد . فیل به آن بزرگی هم میتواند یک درخت بزرگ را بکند وبا خر طوم خودبه اینطرف و آنطرف ببرد .

شمال هم قوت دارد قا یقها وکشتی های بادی به و سیله قوه باد بروی دریاها حر کت میکند .

آب روان هم قوت دا رد. آب در جوی ها، نهرها ودریا ها حرکت میکند. قوه آب جوی ها ییکه در دشت حرکت میکند کم است وفقط خس وخا شاک وگل راباخود می برد .. امادریاهائیکه ازکوه ها وبلندیها سرا زیر میشوند قوت بیشتری دا رند. این دریاها می توانند تخته سنگهای بزرگ را ازجابکنند وباخود حر کت بد هند .

وقتیکه سیل می آید قوه آب خیلی زیاد است . درختها رااز ریشه میکند، خانه ها راویران میکندوانسا ن، حیوان وهرچه سررا هش باشد باخود میبرد. قوه آب هم چرخهای آسیاب را به حر کت می آورد .

آتش هم قوه دارد، با استفاده از قوه آتش غذا پخته میکنیم ودرز مستان خودرا گرم می سازیم .

چرا مور چه را قویترین حیوان میگو یند ؟

دو ستان عزیز! ممکن به نظر شما قویترین حیوان روی زمین شیر، فیل ، پلنگ، ببر گرگ ویا کر گردن باشد. نی هیچ کدا م از اینها نیست. قویترین حیوان روی ز مین (مور چه) است ، بلی مور چه، همین حیوان کو چك که به نظر شما بسیار ناتوان است.

تا جا ئیکه تحقیق به عمل آمده است، یك مور چه میتواند تا ۱۵۰ برابر وزن خودرا حمل کند و حر کت دهد. اگرانسان چنین نیروی میداشت بطور متوسط میتوا نست جسمی را به وزن هفت هزار و پنجصد کیلو از جای خود حرکت بدهد.

اگرمورچه رادریك ظرف آب بیندازیم مد تها روی آن میماند بی آنکه شنا کند یا خفه شود. اگر آنرا از چهار صد متری زمین وهوا رها کنیم بی آنکه صد مه ببیند بروی زمین می افتد . این حیوا ن بادو نیش کو چکی که دا رد میتواندهر حیوان دیگر را آزاربدهد حتی فیل را .

نظام شمسی چطور نظام است؟

اطفال عزیز! آیامیدانید که مادریك گوشه ازین جهان پهناور زندگی میکنیم. این منطقه که مادر آن زندگی میکنیم وبنام ا فغانستان آنرا می شنا سیم دریکی از خشکه های بزرگ وا قع است .

این خشکه بزر ک بنام آسیا یا آشیا یاد میشود چهار خشکه دیگر هم دریـن زمینیکه مادر آن حیا ت بسر می بریم و جود دارد که آنرا بنام ا فریقا ، ا روپا ،آسترالیا وامریکا نام گذ اشته اند .

این خورشید را با سیاره های آن یکی بنام نظام شمسی یاد میکنند درین فضا ئیکه پیش ما هر شب سیا ره های بی حد

بقیه در صفحه ۲۳

داجمل ژباړه

دوړو داستان

تورپیکی او کارغان

لسمه برخه

خوږو دوستانو ! دد غـــی کیسی په نهمه بر خه کښـی ولیکل شوه ، چه یا شار ،د ،جومات دتوت پەونه کی ،د ، کاغیانو سره خبری وکړ ی.

کاغیانو دده څخه دتور پیکـی پەباب احوال وپوښت، یاثـار هغوی دواړه خپل کور تەدعوت کړی . کاغیانو د یا شـــا ر **دعوت و ما نه او دده دسر،دپاسه د ده کور ته راغلی یاشار غوښتل چه تور پیکی دکاغیانو دراتګ څخه خبره کړی ، او خبر ی ورسره وکړ ی. لا کن دتورپیکی دکور څخه د هغی د ژړا آواز واوریدل شو کاغیانو اجازه و غوښته او وی ویل چه مونږ بیا مازدیگر را خـــو او تور پیکی دنږ د ی څخه وینو، دادی دداستان لسمه بر خـــه وړاندی کیږی .**

گرانو کوچنیانو ! تردوډی خوږ لو وروسته دتور پیکـی پلاز او میره بیده شول . پدی وخت کی تورپیکی پدی فکر، کښی وه چه بام تەو خیږی ، اودکارغانو دراتګ انتظـــا ر وباسی . تور پیکی لا په دغـه راز خیالاتو کی ډوبه وه چـه نابیره یی ستر گی پریا ئـاز ولگیدی چه دبام په سرناست دی اوددی انتظار باسی .

تورپیکی دیاشار په لیـدو ، ډیره خو شحا لەشوه سمدستی دکوټی څخه وو تله ، بام تـه پورته شوه دیاثار سر ه ډیـــی روغبړ وکی. پدی وخت کښی یاشارورته وویل ، چه تیر ه شپه می یو حیرانوو نکی خوب لیدلی دی . تور پیکی هیلـه ښکاره کړه چه دده خـــوب واوری . وروسته تر خو ثانیو یاثار دخپلو لید لی خو ب ، بیان هغی ه تدارنگه بیـــا ن کی .

گرانی تور پیکی! خوب می لیده ، چه یود بلەمو لاسونه ورکړی وی پر وریځوناست پر اود کارغه واده ته روان یواو نور کار غان په مونږ پســـی روان وی . پدی وخت کښـی دتورپیکی دمخ بنه تکه سـره شوه او وی ویل یاثارجا نه ! دکوم کار غه واده وی؟

یاثار ور ته وویل ، دهغه کارغه واده وی چه خو ور خی مخکی می لیدلی دی او خبری می ور سره کړی دی . عجیبه خو لا داده چه ئن می ستـا دمړه کارغه خویندی دجو مات دتوت پەونه کی ولیدلی.خبری می ورسره وکړی .

هغوی دواړو ستا پو ښتنه وکړه ، بیا می کور ته دعوت کړ لی . هغوی دلته راغلـی، لاکن پەهغه وخت کی ستا ،د ژړا آواز مونږ واورید ،ځکـه نوهغوی ولاړی لاکن وی ویل چه مونږ ماز دیگر بیر تـــه، راځو .دوی دواړه پد غه راز خبرو لگیاؤ چه نابیره ، ددوو کاغیانو مخونه دونودپا نـــو دمنځ څخه ښکاره شول.کرار کرار رانږ دی کیدلی خو چه د بام پر څو که کښینستلـــی.

سلام یی واچوه . پدی و خت کښی تور پیکی په ډیـــره مهربانی او احتیاط سره یـوه کاغی په دوا ړو لاســو نـو واخستله ، مچ یی کړه اوپەخپله لمن کی یی وا چو له.وروسته ترزیا تی احوال پر ســـی او پوښتنو ، کاغی دارنگه وویل،

گرانی تور پیکی! تو لـــو کاغیانو سلا مونه ویل اوهیله یی کو له چه تورپیکی دی مونږ ته راشی . پدی وخت کښـی تورپیکی فکر وکی او و ی، ویل ، ستا مقصد دادی چه د خپل کور څخه وتښتم ؟کاغی ځواب ور کی ،بلی دکور څخه وتښته او زمونږ سره ولا ړه شه که چیری دلته پاته شی ،

دکمکیانو انیس

زړه دی تنګیږ ی او مړه کیږی
مونږ پدی خبر یو چه میر ه دی
ډیر بدو ضعیت درسره کو ی
او حتی ستا خخه یی کر که
کیږی . تورپیکی خواب ورکی
زه خنګه کولی شم چه دکور ،
خخه وتښتم پلار نو میـــره می
هیڅکله دباندی نه پر یږ دی
بل داچه تره مـــی دخو میاشتو،
راپدی خوا زمونږ کره نـــه
راځی دپلار او میری خخه می
خوابدی دی . کاغی خـــواب
ور کی .
که چیری ستازړه غوا ړی
چه زمونږ سره ولاړه شی موږ
داکار کولی شو ،ځکه چه مونږ
زیاد بلدیت لرو او هر ځـــای
رامعلوم دی ..
یاثار چه ترد غه و ختـــه
پوری پټه خوله ناست ؤ او
ځه یی نه ویل ،سمدستی یـی
په خبرو شروع وکړه او دا رنګه
یی وویل ستا مقصد دادی چه
تورپیکی دد غه ځا یه ځخـــه
ولاړه شی او بیا هیڅکله کورته
رانه شـــی . کا فی خـــوا ب
ور کی .دامو ضوع په خپلـــه
په تور پیکی پوری اړه لری.ته
خه فکر کوی ؟ یاثار خـــوا ب
ور کی. زه شخصا ستا سی
خبری قبلوم ، که چیری تور-
پیکی دلته پاته شی خا مخاله
منځه ځی او هیڅ یی له لا سه
نه کیږ ی لاکن که چیر ی.د
کار غیانو ښار او کلی ته ولاړه
شی نه پو هیږم چه آینده به
یی ځنګه شی؟ کاغی خوا ب،
ور کی . معقو له خبره داده ،
چه فعلا مونږ رخصت شو.سبا
به بیاراشو ،ددغی مو ضـــو ع په باب تاسی دواړه سلامشوره
وکړی او ټول اړ خو نه یـــی وسنجوی . سبابه بیا خبر ی
کوو .
کاغیانی ولاړی . تور پیکی مخ یاشار ته واړوه اووی ویل
ستا په عقیده زه باید د چپل کور ځخه ولاړه شم او ، د ،
کاغیانو سره ژوند وکړم !
یاثار خواب ور کی . بلی.زه پدی نظریه یم چه ددغه ځایه
ځخه ولاړه شی البته د خـــوورځو دپاره اوباید وعده وکړی
چه بیرته راشی .
هغی خر ننده کړه ، چه زه ستاسره وعده کوم چه خـــو
ورځی وروسته بیرته راځم.
شپه تیره شوه، سبا سهار وختی کاغیانی دیاثار کـــو رته
راغلی او چپله انایی هم دځان سره راوستی وه. کاغیا نی .د
یاثار اوتورپیکی مخا مـــــخ کښینستی . پدی وخت بـــر
دکا غیانو انا تور پیکی مخاطب کړه اودارنګه یی وویل :مونږ
ټولی کاغیانی ا. کا ر غـــان خوشحاله یو، چه ته مو پیدا
کړ ی.لور می ستا ز یـــا ت صفت وکی . تور پیکی خو اب
ورکی زما کارغه ستا لمســـی وو. هغی وویل، بلی .
پدی وخت کی تور پیکی آه وکیښی او زیاته یی کړه چـــه
هغه بیچاره زما دلاسه مـــړ شو .
دکاغیانو انا وویل : پر وانه لری دیوه کار غه په مړه کیدو
سره ،دکاغیانو او کارغا نـوشمیر نه کمیږی. که چیر ی
یومړ کیږ ی په عوض کی یی دوه یادری پیداکیږ ی .
پدی وخت کی یاثار دهغوی خبری پری.کړی او وی ویـــل
تورپیکی قصه دلری چه ستاسی سره ولاړه شی . دکاغیانوانا
وویل داخو ډ یر ښـــه کار دی لازمه داده چه حرکت وکړو.
تورپیکی وویل ، زه خمـــه لاکن هر وخت چه می ز ړه،
وغوښت بیر ته خپل کورتـــه راځم . دکاغیانو انا خـــو ا ب
ورکی حتماباید بیرته راشی.دکاغیانو او کارغانو هیڅکله دا
نه خوښیږ ی چه یو خـــوك دخپله کور ،پلار ، مور ،او
خپلوانو ځخه لیری کړ ی اودتل دپاره یی وتښتوی .
تورپیکی وویل . تاســـــی ځنګه کو لی شی چه ماد ځان
ره بوزی. دکا غیانو انا ورته وویل ته باید یو جال پیدا کړی
ورپیکی خواب ورکی. جال زمادپـاره خـه فائـد ه لـــر ی
دکاغیانو انا دارنګه وویل:ددی کار لومړی ګټه داده ،چه
کاغیانو او کار غانو ته ، دا ،موضوع ښه تراخر ګند یږ ی،
چه تور پیکی ټنبل ه نجلی نده،بلکه ډیره زحمت کښه ، ا و،
هوښیاره نجلی ده. بله ګټـه یی داده چه ته دجال په منځ کی
کښینی ، کاغیانی تاد ځمکـــی ځخه پورته کوی او دځان سره
دی بیا ئی .
نوربیا

ترجمه :ن- فارانی

برف پاک کار دارین ، برف پاک ...!

بودنبود ۰۰۰ده زمانه های۰۰ بسیا ربسیار قدیم مرد برف پاکنی‌درشهری زندگی میکرد۰۰ این‌مرد زن‌داشت ولی هیچ اولاد نداشت، مرد برف‌پاک کن صبح زود ازخانه‌میبرامد و شامهامانده‌وذله بادستها ی‌آبله شده وکر خت ومقداری پول بخانه می آمد ..

یکروز که‌هوا بسیار سرد بود ۰ همه جاروی زمین بالحاف سفید برف پوشیده بودکه صدای نعل اسپهای‌یك گادی کوچه راپر کرد۰۰زن برف‌پاك کن سراز دروازه بیرون کرد۰۰ دید که همهٔ مرد م‌این گادی‌را تما شا می کنند۰۰ راستی این گادی عجیب بود چون بدون‌راننده حرکت میکرد۰مردم گادی رامتوقف کردند ودیدند کـــه راننده آن پیرمردی بودکه از خنک وسردی خشک شده وجان داده بود۰ مردم پیرمرد را ازگـــادی بیرو ن کشیدند و جمعی مصروف دفن کردن‌وی شدند .

بهر حال پیرمرد دفن شد، ولی جالب این‌بود که‌در زیر چوکی‌گادی طفل شیر خواری که پیرا هـن زنده‌وکهنه بتن داشت‌روی بالشت‌کوچك وچرك برو ی‌کاه خشك خوا بیده‌بود مردم طفل رابرداشتند ودر کمپلـــی پیچیدند، ولی نمیدا نستند که ایـن طفل‌رابه چه‌کسی بدهند که‌او رابزرگ سازد ۰۰۰ همه بهمین فکر و سـودا بودند ،زن برف‌پاك کن که از اول تاآخر این‌صحنه‌را تماشا میکرد ، از دیگران خواست تا طفل راباو بدهند چون‌آنها ازخود اولاد نداشتند وایـن را چون فرزند خود بزرگ خواهنـد کرد، زن پرف‌باك کن طفل را بخانه برد۰۰۰ قدری شیر باو خوراند ،وقتی طفل سیرشد ،زن اورا در گوشـــهٔ خواباند و لحاف کهنهٔ را بـــرویش انداخت ۰

شب شد پرف باك کن مثل‌همیشه خسته و مانده به‌خانه‌آمد ۰۰۰ زنش رفت آشپز خانه تانان وآبی بـــرای شوهر تهیه کند، ناگهان طفل گریـه سرداد ۰۰۰ مرد از شنیدن گریهٔ طفل بسیار تعجب کرد، زنش را صـــدا کرد۰۰۰ و جریان را ازو پرسید۰ زن تمام قصه رابرای شو هرش بیـــان کرد ۰۰۰ شوهر ازینکه چطور ازطفل نگهداری خواهد کرد ونان و آبـش را چطور تهیه خواهد کرد ،پریشـان شد ۰۰۰ ولی چون در مقابل کارانجام شدهٔ قرار گرفته بود، چیزی نگفت۰

زندگی همینطور میگذ شت ،طفـــل بزرگ و بزرگتر می شد ،مرد بـرف پاك‌آهسته آهسته بطفل علاقه مـــی گرفت ۰۰۰ البته طفل را دانیو نـام گذاشته بودند ۰۰۰ حالا دانیو پسـر بسیار خوب و زحمتکش شده بود۰۰۰ همیشه با مادر خوانده و پدر خوانده اش ،کمك میکرد ۰۰۰

یکروز دانیو ازپدر خوانـده اش خواست که‌ازین ببعد او را همـــرای خود ببرد تادر کار ها همـــرا یش کمك کند ۰۰۰

صبح زود ،دانیو از خواب بـــر خاست ،باعجله چای نوشید و باپدر یکجا ازخانه بدرشد ۰۰۰ ازین پس رفتن باپدر وظیفهٔ دانیو شده بـــود، هر روز مثل‌پدر ازخواب برمیخواست و روانه کار می‌شد ۰۰۰ چند سال به همین ترتیب گذشت ۰حالا دانیوکاملا جوان و نیرو مندبود روزی پدرخوانده به دانیوگفت :((پسر توحالا مرد شده ای ،میتوانی به تنهائی کار کنی ۰۰۰ برای آنکه جوان پخته و باتجربه‌شوی بهتر است برای مدتی به سیر وسفر بپر دازی و باجهان و جهانیان آشنائی پیدا کنی ۰))

پسر روز بعد عزم سفر کـرد ۰۰۰ چند دست لباس کهنه و راشس بیلی بر داشت بامادر و پدر خدا حافظی کرد وبسفر آغاز نمود، دانیو صبـح ها سفر را آغاز میکرد و تا نزدیکی های‌شام‌ادامه میداد ۰۰۰ بهر خانه که

بقیه درصفحه ۲۸

د عبدالخلیل سودایی ترجمه

عجیبه کیسه

نقل کا چه په پخوا زما نه کښی یو حکمرانؤ چه له هر شی نه یی زیا تی کیسی خو ښیدی . اوغوښته یی چه نوی ، نوی کیسی واو ری، کیسه ویونکو ټولی هغه کیسی یی چه زده وی خو خو ځله وویلی . نور چا نشوکولا ی، چه دحکمرا ن خو شا لی حاصله کړی . هغه امر و کړ چه جار چیان دی په ښار کی جار وو هی چه :

(هر څوك چه دا سی کیسه ووایی چه ماتر اوسه هغه نوی اوریدلی ،خپله لور او زیا ت ثروت به هغه ته ور کړم. داو طلبان ډیر زیات ؤ خو هیڅ نتیجه یی ور نه کړه . کله به یی چه کیسه شروع کړه حکمران به چیغه کړه چه ، دا کیسه می اورید لی ده .

کار به په همدی ځای تمام شو خو پ ه هغه ځای کښی یوه کلیوال فقیر سړی ژو نـد، کاوه ، چه نه یی کور در لـود نه یی ځمکه .

هرچیری چه به ور سید، هلته ه به ویده کیده، یـوه ورځ به یی څه خواړه خوړ لـه اوبله ورځ به یی اصلاحه شی نشو پیداکولا ی چه خو ړلی یـی وای . یوه ور ځ یوه سړ ی ورته وویل ،

چه ولی دحکمران ځـا ی ته نه ځی چه کیسه ووا یـی ډیر وخت دی چه دهغه لـور ستا په انتظار ناسته ده .

نوموړی داخبری واو رید ی اودځان سره یی وویل بده به نه وی چه لاړ شم او خپله طالع امتحان کړم، البته دحکمران ، زوم به نشم خو یو دوه ورځـی به په نس موړ شم . هغه ، دا خبره وکړه اوروان شو کله چه دحکمران ځای ته ور سید نو پوښتنه ځنی و شوه ، چـه ای کلیوا له دځه شی له پا ره راغلی یی ؟

هغه وویل چه دکیسی ویلو دپاره راغلی یم خو امر وکړ ه خو لمړی ډوډی را ته راوړی.

حکمران کته او پورته و ر ته وکتل او په تمسخر سره یـی وویل ، څرنګه زوم کمیس یی پینه، او پښه یی هم په نخـو تړلی ده ،خو دهغه تقا ضا یی رده نه کړه .

دهاتی سړی ته یی ډو ډی اواوبه ور کړ ی،حکمـر ا ن وروسته وویل ، چه کیسه دی شروع کړه .

نوموړی سړی خپله کیسه داسی شروع کړه :

زما پلار یو بډای سړی ؤ اوجگی مانی یی جوړی کړ ی ، دامانی دومره جگی وی کله به چه کوتری دهغو په بامونـو گرزیدلی ،ستوری به یی پـه مشوگه وهل، کوتی یـی هـم دو مره لو یی وی چه کو تری به په ورځو کی له سهـار نه تربیگاه پوری دکو تی تر بل سره نشوی الوتلی .

حکمران چوپړ دهغه خبره یی نه قطع کو له خود ها تی سړی وویل ، چه نو ره کیسه به سبا وروسته له چـا ی خوړ لو وکړم .

پخلنځی ته لاړ شو ډو ډ ی وخوری ،دبلی ور ځی په شپه یی خپلی کیسی ته داسی دوام ورکړ .

مونږ داسی یو خو سـی در لود چه دیوه ښکر په سر یی یوشپون اودبل ښکر پـه سر یی بل شپون ناست .

ترجمهٔ فدا محمد

قصهٔ کاسه چینی

در زمانهای خیلی سابق مردی در دهی زندگی میکرد روزی این مرد احتیاج بیک کاسه پیدا کرد او میتوانست ببازار برود ویك کاسه بخرد اما این کار را نکرد وبا خود گفت: چرا بی جهت پول بدهم و یك کاسه بخرم بهتر است به خانه همسایه بروم ویك کاسه عاریت بگیرم بخانه همسایه رفت ویك کاسه چینی از او عاریت گرفت مرد کاسه را به خانه آورد و غذا در آن ریخت ، در این موقع گربه ای به غذا نزدیك شده ومیخواست غذا را بخورد مرد خواست گربه را از آنجا دور کند دستش بکاسه خورد وکاسه دو نیم شد مرد خیلی ناراحت شد وبا خود گفت چه باید کرد .

عاقبت فکری به خاطرش رسید ودو تکه ظرف را بپهلوی هم گذاشته وآنرا به خانه همسایه برد وبدون اینکه حرفی بزند ظرف را روی میز گذاشت .

همسایه فورا همه چیز را فهمید وگفت : هر کس ظرفی را عاریت بگیرد وبشکند باید پولش را بپردازد یا یك ظرف دیگر بخرد .

اما مرد نه حاضر بود قیمت آنرا بدهد ونه ظرفی دیگر بخرد همسایه ناچار نزد قاضی رفت و شکایت کرد .

مرد هم به شهر رفت تا با یك وکیل مدافع مشورت کند مرد تمام داستان کاسه چینی را برای وکیل تعریف کرد .

وکیل پرسید : وقتی ظرف را گرفتید و پس دادید آیا شاهدی داشتید مرد گفت نه کسی ندید .

وکیل گفت بنا برین شما برای دفاع خود سه راه دارید شما میتوانید بگویید ظرف از اول شکسته بود و شما آنرا نه شکسته اید. راه دوم آنست که بگویید کاسه را سالم گرفتم وسالم پس دادم خود همسایه آنرا شکسته است واما آخرین راه اینست که بگویید من اصلا کاسه از همسایه عاریت نگرفته ام.

مرد از وکیل تشکر کرد وخواست خدا حافظی کند اما وکیل جلو او را گرفته وگفت حق مشورت من یك سکه طلا می شود .

مرد با تعجب پرسید : یك سکه طلا قیمت این کاسه که از نصف طلا هم کمتر است.

وکیل گفت : قیمت ظرف هرچه میخواهد باشد اما حق مشورت من یك سکه طلا می شود مرد ناچار یك سکه ای طلا به وکیل داد و به طرف خانه حرکت کرد در راه با خود میگفت: اگر چه یك سکه طلا دادم اما خیلی چیز ها یاد گرفتم روز محاکمه فرارسید قاضی به مرد گفت بلند شو و ازخودت دفاع کن.

مرد به آرامی از جا بلند شد وگفت : اول اینکه کاسه را که از همسایه گرفتم از همان اول شکسته بود ،دوم اینکه وقتی کاسه را به او دادم کاملا صحیح وسالم بود وبرای اینکه به این داستان پایان بدهم باید بگویم که من اصلا کاسه ای از همسایه نگرفته ام بلی اصلا کاسه کاسه ازو نگرفته ام .

حاضران مجلس همه خندیدند وقاضی مرد را مجبور کرد که قیمت کاسه را بپردازد وپول زیادی هم برای خرج محکمه از او گرفت .

مرد به خانه بر گشت واز آن روز تا روزی که مرد می گفت راستی ودرستی از همه چیز بهتر وکم خرج تر است.

دکمکیانو انیس

ترجمه :م ٠خاورزاد

قضاوت یك کودك

در زمانهای بسیار بسیار قدیم مرد ثروتمندی در بغداد زندگی میکرد که او راعلی میگفتند ٠

علی همیشه آرزو داشت به سفر برود و دیدنی های جهان را ببیند٠ و اما چون مرد پولدو ستی بودجرئت نمی‌کرداین همه پول و دا رائی اش را گذاشته و برود . ماه هاگذشت واما فکر سفر ازسر علی خارج نمی شد و نمیتوانست پول هایش رابا خود ببرد ٠بالاخره پس از فکر زیاد تصمیم گرفت پول هایش رابه سکه های طلا تبدیل کرده و به‌نزدیك‌ترین دوست خود بسپا رد ٠این فکر خود را پسندید و پول هایش رابه سکه های طلا تبدیل کرده در مرتبانی گذاشت و بالای آن لوبیا های زرد انداخت و سر آنرا محکم کرد و نزد یکی از دو ستانش که زرگر بود رفت و مرتبان رابه دو ستش سپرد و گفت :

-دوست عزیز امن بیك سفر دور و دراز می‌روم ازتو خوا هشمندم که در غیاب‌من ازاین مرتبان لوبیامحافظت کنی تا زمانیکه من بر گردم ٠رفیق علی به دوستش گفت :

-تو مطمئن باش که من امانت ترا خیانت نمی کنم و سفر خوش برایت میخوا هم ٠حالا این مر تبان را بگیر و در هر جائی که خودت میخوا هی بگذار ٠علی مرتبان را در زیر زمینی خانه اش گذاشت ودروازهٔ آن زیر زمینی راقفل کرد وبادوستش خدا حافظی کرد و بدین ترتیب علی روانه سفر شد ٠

هفت سال تمام گذشت و از علی خبری نشد ٠روزی از روز هازن‌زرگر به شو هرش گفت :

- من‌به مقداری لوبیا ضرورت‌دارم میخوا هم امروز قورمهٔ لوبیا بپزم برو و از بازار برایم لوبیا بیاورزرگر میخوا ست به بازار رفته لوبیا بیاورد که دفعتا به یاد مرتبان لوبیا های‌علی دوستش افتاد و با خود گفت :

-هفت سال گذشت و علی دوستم بر نگشت شاید هم هیچ بر نگردد٠ چطور است از لوبیا های‌وی استفاده کنم هروقت بر گشت برایش به‌همان اندازه لوبیای تازه میخرم ٠زر گر دیگر معطل نشد و به‌طرف زیر زمینی روان شد قفل زیر زمینی رابا ازکرد و مرتبان لوبیا را گرفت و به ظرفی خالی کرد اما همینکه لوبیاها رابیرون ریخت از زیر آن سکه های طلا که چشم را خیره می کردبیرون افتاد و نمایان شد زرگر فهمید که‌علی نیرنگ زده و به این ترتیب میخوا ست که سکه‌های طلای خودرا توسط اومحافظت کند زر گر که مرد طماعی بود فوراء طلاها را گرفت و مقداری لوبیا ازبازار خرید و بجای سکه‌های طلا گذاشت و سکه های طلاراخودش گرفت ٠

بعد از مدتی علی از سفربرگشت و یکراست نزد دوستش آمد ومرتبان لوبیا را خواست ٠

زرگر دوست علی هم کلید زیر زمینی رابه علی داد وگفت :

ناتمام

یکی بود یکی نبود

قسمت دوم

ترجمه نیک محمد دین زاد

پشک سوزه پوش

وقتی که پشک ازقصر خارج می شد تمام در بانان به ا و تعظیم نمودند پشک هم د رمقابل آن ها خیلی مؤ دبا نه ومغرورانه پیش آمد می کردتاآن ها فکر کنند که‌حتماوی بکدام فا میل بزرگ و سرشناس متعلق است و زندگی مرفه و آبرو مندی دا رد.

روز دیگر پشک باز هم‌برای‌شکار بر آمد و در جنگـــل انبوهی ر سید و بوجی خودراهمانطور هموار کرد و با ز مؤفق شد که دو سنجاب‌فربه‌وچا ق را شکا ر کند . با ز بطرف قصر براه افتاد و تحفهٔمذکور را از طرف مـار کیـز کارا باس به فر ما نر واتقدیم‌کرد. بهمین تر تیب در ظرف سه‌ـچهار هفته هرنوع‌حیوان‌مقبول و قشنگی را که پشک شکار می کرد برای فرمانروامی‌برد واو از ما ر کیز تشکر می نمود.

یک روز که پشک نـز د فر مانروا می آمد شنید که‌وی با دختر مقبول وزیبا یش‌خیال گردش وهوا خوری دارد و در کنارساحل دریاتوقفی‌مینمایند

پشک پس از شنیدن ایـن کلمات فورا خود را نـــزد صاحب خو یش رسانـــد و گفت:

ـحالا تو با ید به سخنا ن من گو ش دهی زیرا که مـــی خواهم ثرو تمند وخوشبخـت شوی. فورا بر خیز و بطر ف دریا برو. و مشغول آب‌بازی شو وهمان جا بنشیـن، کار های دیگر را من درست میکنم

ازاین مو ضوع بایدبه کسی چیزی نگوئی. مارکیز کا را باس بطرف در یا روان شد. روز گر می بود، ما ر کیز لباس های خود را کشید وتا حصهٔ گردن درزیرآب نشست ودر همین وقت فر مانروا هم بطرف دریا نز دیکتر میشدکه دفعتا پشك چیغ و غالمغا ل را بلند کرد و میگفت:

«رهزنان! رهزنان! کمك کنید!» خدایا! این چه وضعی است؟»

فرمانروا وهمرا هانش نزدیك آمده و پر سید چی شده؟ پشك به فر ما نر و ا گفت که مارکیز کارا با ش را رهزنان لچ کرده اندولباس هایش را با خود برده‌اندووی رابدریا انداخته اند. مار کیز من حالا غرق می شودنجاتش بدهید. فر مانروا به همراهان خود امر کرد تاوی را نجا ت دهند، پشك در همین و قت بطرف فر ما نروا نز دیك‌شد ودر گو شش آ هسته گفت که مارکیز بیچاره من لچ میباشد و رهزنان تمام‌لباس هایش رادز دیده‌اند «درحالیکه خود پشك لباس های صاحب خودرا دربین بته ها پنها ن کرده بود.»

فرمانروا فورارو به یکی از همرا هان خویش نموده‌گفت: لباس هایت را به مار کیزبده لباس های او را بتن مار کیز نمودند و پشك ما ر کیز را را نزد فر ما نروا ر هنمائی کرد ووی را معر فی نمود و فرمانروا با لطف و مهر بانی خاصی مار کینر را مورد نوازش قرار داد. مار کیزچون پسر جوان و مقبو لی بود ولباس زرین او رازیباترجلوه میداد چشم دختر فرمانروا به مار کینر ا فتادواز ما کینر خو شش آ مد

فرمانروا مار کیز را به‌گادی خود دعوت کرد که‌بیاید ودرکنارش بنشیند آنها بر اه‌افتادند و پشك زیرك به پیشروی آنها می دوید. پشك‌در این اثنا در چمن زار دفعتا درو گری را با داس بلند ش‌دیدکه مشغول خرمن کر د ن گندم بود. پشك بالای آن هاصدا زد که فر مانروا از این راه حالا میگذرد و اگر شمابه‌فر مانروا نگوئید که این‌زمین ها وچمن ها مال ما ر کیزکا را باس میباشد شما ها را تما ما یکجا قطعه قطعه‌خواهدکرد. درو گران قبول کر دند. وقتی فر ما نروا ازاین محله‌میگذشت امر کرد تا اسپ ها ر ا تو قف د هند و از در و گران پر سید که این ز مین ها و چمن زار های و سیع و سر سبز مال کیست؟

همهٔ شان بایك صدا جواب‌دادند که حال‌مارکیز کا راباس میباشد. فر مانروا رو به‌مارکیز نموده گفت : زمین های خوبی دارید مار کیزچهرهٔ حق‌بجانبی گرفته‌وجواب داد که بلی یك اندازه ز مین‌دارم پشك باز هم به پیش می دوید و بالای خر من ها رسیدکه دهقانان خر من ها را با د میکردند و برای شان‌گفت‌که‌حالا فرما نروا از این ر ا ه میگذرد واز شما می پر سدکه‌این خر من ها ما ل کیست شما حتما بگو ئید که‌ملکیت مار کینر میبا شد واگر اینطور نگوئید همهٔ شما ر اخوا هد کشت. آن ها قبو ل کردند. فر مانروا وهم ر کابانش وقتی بالای خر من‌ها رسیدند امر توقف داد و ا زدهقا نان پر سید که خر من‌ها مربوط به چه کسی میبا شدهمهٔ آنها بعد از ادای احترام جواب دا دند که مال مار کیزکاراباس میبا شد فر ما نر وا باز رو به‌مارکیز نمود وگفت :شما خیلی ثرو تمندمیباشید.

بقیه در ص ۳۵

دکمکیانو انیس

ترجمهٔ: میرحسام الدین برومند

دخترک هوشیار

روزگاری زن‌وشوهر سالخورده‌دریکی ازدهکده های سرسبز زنده‌گی داشتند این زن وشوهر نواسه کو چکی داشتند بنام (ماشا) روزی ازروز ها همبازیهای ماشا خواستند سری بجنگل بزنند واز آنجا قدری سمارق و توت زمینی بدست بیاورند ، اما‌نخواستند بتنهایی وبدون ماشا بروند ز یرا ماشا دختر خیلی هازرنگ و بشاش بود وهمسالانش همه اورا دو ست داشتند ... وبهمین لحاظ همه‌دخترها درخانه نزد پدرکلان ومادر کلان‌ماشا آمده واز آندو خواهش کردند تابه ماشا اجازه بدهد که باآنها بجنگل برود.

ماشاکه دلش بسیار میخواست با دختران همسن وسالش در جنگل بگشت‌وگذار وهواخوری بپر دازدو ضمنا قدری خوراکه باب از قبیل سمارق ،توت زمینی وغیره نیز بیاورد بنای عذر وزاری راگذاشته‌وباالتماس گفت: پدرکلان جان بمن اجا ز ه میدهید تا امروز همرای همبازیها بم به‌جنگل بروم .ومادرکلان‌وپدر کلان بایکصدا گفتند : البته کدمی توانی بروی ماشای عزیز.. مگر متوجه‌باش که‌از نزد همراهانت دور نشوی..زیرا بسیار دیده شده که بچه هاودخترهای کوچك درائر بی اعتنا یی وچد اشدن ازدوستانش راه راگم کرده ودرجنگل سرگردان مانده اند، نشودکه خدای ناخواسته همین حادثه بسر تو هم بیاید ... ودختر ك مقابلش تعهد کردکه سخنان آنان‌راآویزهٔ گوش خود میسازد .دختر هاهمه متفقا واردجنگل شدند وشروع بچالیدن سمارق و جمع کردن توت های زمینی نمودند.. اما ماشاکه محور زیبایی های طبیعت‌وسر سبزی وشادابی جنگل شده بود ا ز بالای یکدرخت ببالای درخت د یگر واز کناریك بته به‌بته دیگر میشدولی توجه بدانکه رفقایش کجا ست باخود قدم میزد ... لحظهٔ‌بعدی ازهمراهانش خیلی هافاصله گرفته بود... ما شا یکدفعه متوجه شد که ازهیچکدام‌دختر های‌دیگری که‌با اوامده بودند اثر ی نیست ، آنوقت هرکدام‌از آنانراهرقدر که بنام صدازد وسراسیمه از یکسو به‌آنسوی جنگل دوید سودی نگرفت.. وپس ازدویدن وصدا زدن زیادخسته شده وازیافتن آنان نومیدشد.

ماشا هنوز هم درجنگل سرگردان میدوید آهسته آهسته آفتاب روبه غروب‌نهاد وروشنی روز جایش را به تاریکی سپرد.. ناگهانی درمیان جنگل چشم ماشا به‌یك کلبهٔ گلی‌افتاد، از دیدن آن کلبه خوش شده وبا عجله خودش راعقب دروازه رسانید و باانگشتی بدروازه‌کوبید ..هرقدرتك‌تك زد جوابی نشنید گوشید دروزاه ر ا بازکند ... وپس از مشقت زیادموفق به‌باز نمودن دروازه گردید..و قتی بدرون اتاق پانهاد دیدکسی آ نجا نیست ما شا با سر ا سیمگی روی دراز چوکی که انجا گذاشته‌شده بود نشست و بفکر فرو رفت ، سوالات بیشما ری در فکرش خطور میکردند ... مثلا از خودش میپرسید: این خانه به‌چه کسی متعلق است ،چرا خودش اینجا نیست ؟؟.. کلبهٔ مذکور متعلق به خرس بزرگی بود که روزانه در جنگل میبود واکثرا شب‌ها بدا نجا بر میگشت ومیخوابید.

الغا قا شام همانروز خرس به کلبه اش بر گشت و همینکه به اتاقش آمد دخترك کوچك را دید خوشی بز رگی بدو دست داد ،.... خرس بخرش کنان گفت: خوش آمد ی دخترک ... مگر مطمئن باش که آمدن تورفتن ندارد یعنی تو برای دایم همینجا نزد من خواهی بود ، مجبور هستی ازمن اطاعت کنی و خو راک مرانهیه کنی ،در زمستان بخاری ام راگرم نمایی و ازین‌قبیل کار های دیگر ... دانستی ؟؟!

ماشا که ازین اتفاق به غصه‌شده بود گریه اش گرفت ... بیچاره دخترک آنوقت چه میتوانست بکند

ساز همان روز ببعد خرس روز ها بجنگل‌میرفت و شبها به کلبه اش بر میگشت همیشه بخاری اش آتش شده گی و خو راکش مهیا میبود، ... ماشا اجازه نداشت حتی یک‌قدم هم ازآن کلبه به بیرون پانهد زیرا خرس او را تهدید نموده‌وبرایش گفته بودکه باید هرگز در فکر فرار نباشی زیرا من در هر صورت از تصمیم تو باخبر میشوم و آنوقت سنگین ترین جزارا بتو خواهم داد...

ماشا که دخترک دلاوری بود باو صف اینهمه تهدید های متواتر در صدد پیدا کردن راه و چاره‌بود.. اما او راه جنگل را نمیدا نست هیچکس در آن جنگل بی سرو پا نمیتوا نست ماشا را کمک کند.

ماشا سرانجام نقشهٔ خوبی کشید اما اینرا که تاچه حد میتوا نست نقشه اش راعملی کند نمیدا نست ... خلاصه [illegible] یکروز وقتی خرس از جنگل [illegible] ماشا بالحن ملایمی به خرس [illegible] ... من مدتها ست که از پدر [illegible] و مادر کلانم که آنسوی جنگل زندگی دارند دور شده ام و دلم‌بسیار میخواهد برای آنان‌که مرا با هزاران ناز و نعمت بزرگ ساخته اند امروز برایشان یک‌اندازه میوه تازه و خوراکه های دیگر ببرم ... وقتی میوه هارا برایشان‌رسانیدم بزودی بر میگر دم .

خرس بااین پیشنهاد ماشا عصبانی شدو گفت :خیر تواین اجازه رانداری بده ... هرچه برای پدر کلان ومادر کلانت داری میبرم :دخترک گفت: وقتی تواین همکاری را نمایی مرا ممنون میسازی و آنوقت سبدی را به خرس نشا نداده و گفت:ببین من درین سبد انواع خوراکه هاو میوه‌ها را گذاشته ام و خوا هشی که ازتو دارم اینست تااین سبد را بسلا مت نزد پدر کلانم میبری و میگویی که اینرا نواسه ات فر ستاده ... من در بالای درخت بلوط بالا میشوم و مراقب تو میبا شم اگر دیدم که توبه سبد دست میزدی ویا بفکر خوردن

بقیه در صفحه ۲۹

پیوسته بگذشته

ترجمه : عزیز بلیکا

انسان و استفاده از آبها

ساحل ((داگر)) در بحیره شمال:

مناطقی راکه نز دیک به خشکه بوده و دارای عمق کم باشد بنام ساحل یاد میکنند ولی یک‌قسمت دیگر هم است که نز دیک خشکه نبوده ولی عمق آب آن کم است‌همچو جاها راکه در قسمت های مرکز ی بحیره شمال بسیار زیاد میتوان دید این قسمت هارا بنام «داگر» یاد می کنند ،که‌این قسمت یک ساحه بسیار بز رگ ماهی گیری را درجهان تشکیل میدهد •

ماهی گیران از زمانه های قدیم‌تا حال چیز های زیادی را در موردماهی گیری آموخته که‌یکی‌از آنها مو جود- یت ماهی زیاد در سواحل و مناطق کم عمق بحر است که‌میشود ازآنجاها مقدار زیاد ماهی راصید نمود

•همچنان آنها دانستند که ماهیان آبهای کم عمق ازنظر داشتن گوشت زیاد ولذیذ نسبت به ماهی مناطق عمیق بحر ممتاز و خوب است•

آنها پی بردند که ماهی خوب‌رامیتوان از آبهای سرد بدست‌آورد نه ازآبهای گرم روی لایلی گفته شد ((داگر))یکی از خو بترین‌مناطق صیدماهی درجهان بشمار میرود •

مناطق دیگر صید ماهی :

یکی دیگر از مناطق خوب صید ماهی در امتداد ساحل شما لشر قی امریکای شمالی قرار دارد که حتی کشتی های ماهی گیری ازاروپا برای صید ماهی به‌این منطقه می آیند ماهیگران نیو انگلاند و کانا دا همه ساله چندین ملیون ماهی را از همین آبهای کم‌عمق شما لشرقی امر یکای شمالی بدست می آورند دیگر آبهای کم عمق راخیلی دور از ساحل میتوان یافت که درآن جاها نیز مقدار زیاد ماهی بدست‌می‌آید

یکی‌از بزر گترین سواحل پر از ماهی را سواحل‌نیو فوند لیند در امریکا ی شمالی میسازد •

بسیاری از ماهی گیران‌در ساحل برای ماهی گیری از جال ها استفاده میکنند وتاحال چنان معمول است که به مجرد گرفتن ماهی بخاطر اینکه خراب نشود آنرا نمک می زنند وهم کشتی های ماهی گیری یا باخود یخ حمل‌می کنند ویا یخچال های بسیار بز رگی دارند که ازفاسد شدن ماهی جلو گیری کرده وآنرا تازه ببا زار عرضه می کنند •

یک عده از ماهی گیران هرگز از جال هابرای صید ماهی استفا ده نمی کنند وآنها ازرشته هایی که در آن چنگک های متعدد وصل ا ست استفاده میکنند ازینرو آنها از ین سیستم استفا ده میکنند و آن طور- یست که بعد از رسیدن به‌محل ماهی گیری یک یادو نفر ریسمانی راکه در هر چند سانتی متری آن رشته باریکی و درنوک آن جنگک هابسته شده به‌آب می‌اندازند و بعد از مدتی آنرا ببالا می کشند درین حال دیده میشود که چندین‌ماهی‌درجنگک هابند شده تا وقتی به‌این کار ادامه‌میدهند که کشتی شان از ماهی پرشود وبعد بسوی کشتی بزرگ که‌دور ترازساحه ماهی گیری قرار داردمیروند و آنرا

بقیه در صفحه ۳۱

نوشتهٔ :ظریف

گرگ وبره

در محله ای ما بچه ها عادت‌داشتندکه درباغچه اطفال نزدیك منزل‌مابازی «گرگ وبره» کنند.

در روز های رخصتی زمستان وقت‌کافی برای این‌بازی موجود بودهرروز همینکه چای راصرف میکردیم برای‌این بازی به‌باغچه میرفتیم گرگ‌وبره.

گرگ وبره

همگی ازخانه هایشان می بر آمدندخودرا به میدان بازی می رسا ندند. همه‌ای شان خوش بودند. و قتیکه‌یکجا میشدند یکدیگر رادر آ غوش می کشید ند و قدرت نمائی میکردند.اینکار هر ر وز تکر ار میشد آنشبهایی که مهتاب‌دیرتر از پس‌کوه‌های سر به فلك هندوکش میتابید.

من که هنوز هفت بهار زندگی راپشت سر کرده بودم ،شامل دستهٔ آنها گردیدم و با آنها همبازی شدم.هر روز میامدیم ومشغول بازی گرگ وبره بودیم.

اگردوستی از کودکی شروع شود پایه اش محکمتر است .زیرا در آن سن‌وسال به‌اوصاف یکد یگر خو ب تر آشنا میشویم و رشته های محبت و یگانگی پایدار تر باقی‌میماند.همان وقت د رمیان همبازی ها، من نیز دوستی داشتم که همسال من‌بود. ا و مرا دوست داشت و من اورا ،روزها یکدیگر رامیدیدم،من‌بخانهٔ اومیرفتم.او خوب‌افسانه میدانست وقصه‌های« روبا و پوستین)) و غیره از این قبیل را بالهجهٔ خاص و گفتار شرین مهره‌وار حکایه میکرد .

دریکی از روزها من‌مهمان او بودم باهم گرم قصه خوانی بودیم مادرش زن مهر بانی بود، او باما رویهٔمحبت آمیزی مینمود ،همیشه مارا ((دوگانه)) صدا میکرد. درهمان روز در حالیکه او مصروف تهیه نان بود وتا هنوز سفره هموار نشده بود که یکبار فریاد های چون :

گرگ‌و بره
گرگ‌و بره

بقیه درصفحه ۲۹

بقیه ص ۱۱

چطور

وحسابی درخشش دارند همه‌این ما داخل چو کا ت معینی اند . هر چند سیاره‌کوچك‌بدوریك ستاره‌بزرگ‌در حرکت اند ازین سیاره‌ها را که بدوریك ستاره حر کت میکنند بنام نظام شمسی یاد میکنند. این‌ستا ره‌ها که‌ماهر شب به‌چشم خود در فضای آسمان‌می‌بینیم‌مجمو عا بنام کهکشان یاد میشود ، ملیونها کهکشان‌میان فضای و سیع مو جود است، ما بسیارکو چکیم‌وجهانیکه‌ما در آن‌زندگی‌میکنیم خلی‌ها بزرگ است . وبزرگ‌است خدا یی که این همه خوز شید ها وسیا ره هاوماه‌ها آفریده است .

ورزش

بازی بعد از هر نفر ختم‌می‌شود در آخر بازی تیمی‌که دارای بیشتر اشکا ل مـی‌بودند برند ه شنا خته مـی شود.

(د ۱۳ مخ پاتی)
تور پیکی...

خخه پور ته‌کوی اود ښـان سره دی خپل ښار او کلی ته بیایی .بدی وخت کی یا شنا وویل :بخښنه غوا رم ، مونږ خنگه کو لی شو چه وړ ی‌پیدا کړو او جال جوړ کړو،بد ی وخت‌کی‌کاغی خواب ور کی . کاغیانی او کارغان حا ضر دی چه دښو اخلاقی او مهر با نو خلکوسره مرسته وکړ ی.موږ هره ورځ وړی راوړو .تاسی بی ترتیب کړی او جال ج وړ نور بیا

به قلم شما

کمکیانو انیس

ای انیس مهر با نم
دانا و خو شس بیا نی
گو نی سخن فرو ا ن
هر چند که بی زبا نی
هر پندا ز تو خوا نم
پیو سته شا د ما نی -
پندم دهی فرا وان
تو یا ر ، نکته دا نی
که ظا هر ت شو د پیر
صاحب دل و جوا نی

مخلص احمد ورور از مکتب تجربوی ولایت ننگرهار

ضرب المثلها

سوزن همه‌را می پوشاند
خو دش‌بر هنه‌است.
بر زبان خوش مار هم از
سورا خ می بر آید .
شغال که مرغ میکردبیخ
گوشش زرد است .
تا گو سا له گاو میشه دل
صاحبش آب میشه .

(ارسال کننده: پروانه شامل)

دپښتو متلونه

ژرنده که دپلار ده هم په
وار ده ..
تر کانی د بیزو گانو کارنه
دی .

دخاخکو خخه دنه جوړیږ ی.
پریوگل نه پسر لی کیږی.
غل‌په غره کښی نه ځا ئیږی.
ددرواغو منزل لنډ دی .
چه‌تیر هغه شو هیر.
اول سلام ور پسی کلام
دزرغونی را لیږنه

علم

سر مایه عیش جاودانی‌علم است
پیرایه‌گلزار جوا نی علم است
ای تازه جوان مشو بی‌علم و هنر
شکرا نه‌نعمت الهی علم ا ست

فرستنده بر شنا ربیع‌زاده

پول بکار دارید ؟
پسر رو به پدرکردوگفت:
پدر جان پول لازم دارید؟
پدر گفت :
- نه فر زندم خودم پو ل دارم . پسر گفت :
- پس من بکار دارم بمن بدهید . «ارسالی محمدهاشم انور »

دوبیتی های محلی

سیاه چشمك دلم دیوا نه گشته
گپکایم در جهان افسا نه گشته
بسوزدقصه های عا شقی ما
که نقل مجلس هر خا نه گشته

فر ستنده عبدالبشیر ازبلاك ٥٤ نادرشاه مینه

امتحان

شب بود و چشمم به نورچراغ متو جه بود قلبم د تپش بود ، با تشو یش خواب کردم اما صبح شا سر حال بود م در صحنه امتحان خود را موفق حس کرد م همیشه جمله ها ی (نقل نکنید) و(نقال ونقل دهنده هر دو ناکام مطلق می باشند)را زیر لب ز مز می کر د م ، تا اینکه پارچه راحل کر ده به استا سپردم وراهی منزل شدم.

روز ها گذشت وبا بی صبری انتظار میکشید م بالاخره خودرا به مکتبم دید م واستاد پار چه کا میا ب را بد ستم داد آنقدر خو ش بودم که حدوانتها یی ندا شت راستی کامیابی در را ه کسب دانش چقدر لذت آور ا ست ولی اکنون بیاد دو ستا ن دیگرم می افتم که یکسا را سپری کردند واکنو ن پارچه ناکا می بدست دارند.

ولی نباید آنها ما یو س شوند وباید گفت که پشت هر ناکا می مو فقیت است وبه اثر سعی و کو شش مو خواهند شد .

بقلم محمد آصف معرو

برف

چه خو ش میبارد اکنو ن از هوا بر ف
گر فته کوه و دامانرا فرا بر ف
برو با لای با م و کن تما شا
زپغمان تا سرخوا جه صفا بر ف
برای چشمه و کا ریزودر یا
نما یدخدمت بی انتها بر ف
چو باشد خشکسا لی مر گ اشیا
بود سرچشمهٔ آب بقا بر ف
زخاك تیره میآرد زر و سیم
با ین تقر یب باشد کیمیا بر ف
ز او ضا ع خنك افسر ده کرد ه
دل «بیتاب» بی بر گ و نوا بر ف

فر ستند ه :انا هیتاشیر زاده

سخنان بزرگان

بنه شی چه دهر شی سره یوځای سی هغه خپل جزوه کوی .

«بر نارد شا»

تصمیم

کله چه مو تصمیم و نیوی دتر دید، و زونه، و تړی ،،

«د آلمانی نیچه»

کار

نا روغ انسان که کاروکی دروغ سړی تر کارنه کول ښه دی .

« کازوب »

دغر غنیمت خوخوری رالیږنه سخنان کو تاه

زیبا یی گذری است و دانش ابدی

(شیلر)

زند گی یعنی جستجو ی همیشگی

(لاما رتین)

مکاتبه

با دو ستا نیکه در با ر ه تاریخ کشور معلو مات دارند، مایلم مکا تبه نمایم.

آدرس: نصیر احمد میر زاده

متعلم صنف سوم مکتب شهر نو غزنی

ترجمه و نگارش ژوندی

رموز زندگی

روش ما با مردم

ب: کردار ورفتار بادیگران :

خوانندگان گرامی میدانند که امروز تمام انسانها دارای حقوق مساوی اند و هیچ کسی نسبت به دیگری تفوق از نگاه رنگ ،پوست نژاد وغیره ندارد ولی دیده می شودکه ارادی و یاغیر ارادی بعضی اشخا ص با جملاتی از قبیل ((جناب عالی)) دانشمندمحترم و امثال آن را ادا می نمایند که البته استعمال این کلمات باشخاصی اطلاق می شودکه از نگاه علم ودانش نسبت به دیگران قدمی والاتر گذاشته باشندکه درعین زمان همچوکلمات از طرف اشخا ص با دانش و متواضع ردمیگردد. .

انسانها همه یک سان اند و ازحقوق مساوی برخوردار می باشند ادای کلمات فوق فقط عاداتی است که نسل به نسل انتقال کرده و فراموش کردن آن ویا خط بطلان بروی آنها کشیدن کار ساده ای نیست . شاید هم اگر به انسان کامل و باشعوری باهمچو کلمات مراجعه نمائیم .نامبرده این عمل خودرا توهینی نسبت به خودتلقی خواهد کرد .

برای اینکه در همچو مواقع پیش آمد درستی کرده باشید .بهتر است اشخاص را به اسم و اسم فا میلی «تخلص» یاد نمائید واگر کلمهٔ محترم به آن افزوده گردد بهترخواهد بود. مثلا شاغلی محترم احمد استاد گرامی ... دوست مهر بان ...رفیق عزیز محمود و غیره .

فکر میکنم کسا نیکه با همچوجملات مخاطب قرار میگیر ند نه تنها آزرده نمی شوند بلکه بی اندازه خورسند شده حرفهای تانرا با دقت و دلچسپی بیشتری گوش خواهند داد.

سعی کنید که روش تان با همه کس مؤد بانه و داخل چوکات شنا سائی تان صورت گیرد .بطور مثال: آنطوری که یك همصنف ،رفیق و یا برادر کوچک و اقارب خود را صدا می زنید نباید با اشخا صی که تازه او را ملاقات کرده اید باعین الفاظ طرف قرار گیرید . بطور مثال اگر برادر کوچک تانرا صدامیزند ((بشنو بتو میگویم ...)) و عین مطلب رابه کسی که آنقدر در شنا سائی سابقه ندارید باید بگوئید که ((توجه بفرما ئید ،میخوا ستم مطلبی را خدمت تان عرض کنم)) باادای این کلمات شما هیچ نقصی را متحمل نخواهید شدو برعکس طرف رامجذوب اخلاق ومراعات اصو ل آداب و نزاکت خو یش میسا زید و ممکن است صمیمیت و احترام او را نسبت به خود جلب کنید بعضا اتفاق می افتد که یکی از همصنفان و یا دو ستان دوران کودکی شما به مقام عالی ای می رسد. و تصا دفا شمابه اومراجعه میکنید. در اتاق انتظار یادهلیز بازیر دستان

دکمکیانو انیس

اویا سکر تراو مواجه میشو یـــد ومیپر سید که‌آیا شخص مـــو رد ضرورت شما تشریف دارند ویاخیر؟

سعی نمائیدتاپرسشس تان مؤدبانه باشد شوخی‌هاو ادای بعضی کلما تی که‌صرف بین خود شما معمول اسـت نباید به رخ زیر دستان او کشیـده شود زیرا این روشس تان از یـــک طرف بر شخصیت دوست تان لطمـه میزند و از طرفی‌هم شمارا نزددیگران حتی نزدهمان دوست تان فاقد تربیة عالی معرفی می کند .

البته هنگا میکه در حلقهٔ دو ستان قرار دارید روشس و کردار تان تابع مناسبات فی مابین خود شما خواهد بود .

ج :استفاده از رتبه یا درجه

کسی که پس از ختم تحصیلات کدام درجهٔ علمی در یافت می کندو یادر اثر زحمات و لیاقت خـــویشس مفتخر به اخذ رتبه ای میشود نباید این توقع راداشته باشند که دیگران او را حتما باتمام خصـو صیـات و القابی که‌دریافته است یاد کنند .

ولی دیگران نیز در خصو صرتبه (درجه) او کدام اعتراضس را نبایـد داشته باشند

لقب منظور از درجهٔ علمی، موقف وظیفوئی است .

درجه های علمی اکثرا به‌استادانی داده میشود که در چو کات امورعلمی پو هنتون ایفای وظیفه میکنند مثـل پوهنیار ،پو هیالی ،پو هنوال،پوهاند و غیره و آنانیکه در سایر رشته هابه درجه های علمی نایل میگردند مانند ماستر دپلوم انجنیر ،دکتور و غیـره میباشد ادامه دارد.

شامل تعریفات و تشریح اصطلاحات علمی، ادبی، و اجتماعی

چراغ معرفت ۱

خوانندگان گرامی !

سر ازین شماره‌ستون جدیددیگری‌زیر همین عنوان در مجله نشر میشود طوریکه می بینید درین ستون تعریفات‌مختصری از اصطلاحات علوم مختلف گنجانیده شده وما آنرا بشکلی چاپ‌میکنیم که اگر شما همین قسمت‌را از مجله بریده جمع آوری‌کنید بعدازچندی‌صاحب یك‌کتاب مفیدودلچسپی میشوید که‌همیشه بدرد تان خـواهد خـورد ،بخصوص برای شاگردانیکه کانکور را باید بگذرانند مطالعه ایـن ستون راتوصیه مینمائیم .

این ستون به همکاری بناغلی‌محمدجان «فنا» که یکتن از همکاران‌سابقه دار مطبوعات واز نویسندگـان باذوق‌کشور می باشند تهیه وتقدیم میگردد ویقین داریم که برای خوانندگان ماهم‌دلچسپ است وهم قابل استفاده .

صفر (ح) :

صفر رقم بی معنی است ، چراکه به تنهائی هیچ ارزش ندارد .

عدد (ح) :

هرچیز دارای واحد ها است ،پس‌واحد و مجموعه واحد های هرشی را عدد میگویند . مثلا : ۲۵ دانه سیب ، ۱۰متر تکه،۳۰ سیر آرد ...

عدد کسری (ح) :

حاصل جمع یك کسر و یك عدد‌صحیح‌را عدد کسری میگویند .

مثلا : $3 + \frac{1}{4}$ که‌معمولا $3\frac{1}{4}$ نوشته‌میشود .

عدد اعشاری (ح) :

عددی‌که مرکب ازعدد صحیح وکسراعشاری باشد آنرا عدد اعشاری‌گویند.

مانند (۴،۲۵) که چهاراعشاریه‌بیست‌وپنج خوانده میشود .

جمع (ح) :

جمع یکجا کردن چند عدد هم‌جنس‌است .

تفریق (ح) :

کم‌کردن یك عدد از عدد هم‌جنس‌آنست .

ضرب (ح) :

طریقه مختصر عمل جمع چندیـن‌عدد مساوی است .

طریق مختصر جمع کردن چندیـن‌عدد مساوی است .

عامل های ضرب (ح) :

دو عددیکه باهم ضرب می شوند،عامل های ضرب گفته می شوند .

مضروب و مضروب فیه عوامل‌ضرب‌گفته می‌شوند .

تقسیم (ح) :

اگریك عدد را بچند حصه برابرقسمت کنیم این عمل را تقسیم میگویند .

عددی را بچند حصه برابر قسمت‌کردن است .

هندسه (ه) :

علمی است که از نقطه ، خط ،سطح و جسم بحث میکند .

نقطه (ه) :

شکلی‌که بدون ابعاد باشد ، مانندانجام یك خط ونقطه تقاطع دو خط (مثل کنج‌خانه ، کنج میزوغیره) نقطه‌نامیده می‌شود .

نقطه شکلی است بدون‌طول وعرض‌وضخامت .

ابعاد (ه) :

طول ، عرض و ضخامت را ابعادمیگویند .

خط (ه) :

طولی است بدون عرض و ضخامت‌که از حرکت نقطه حاصل‌میشود ،مانند دم‌چاقو ، کناره کاغذ و میز ، خط‌کنج خانه .

فاصله بین دو نقطه خط است .

خط (ه) :

شکلی است که صرف طول داردواز حرکت نقطه حاصل میشود .

مبداء خط (ه) :

انجام محدود نیم خط را مبداءگویند .

نیم خط (ه) :

خطی است که از یکطرف محدودواز دیگر طرف غیر محدود باشد .

طولی‌که ازیك مبداء شروع شده‌بیکطرف بقدر لایتناهی امتداد داردنیم خط است .

قطعه خط (ه) :

- خطی است‌که‌بین دونقطه محدودشده باشد .
- اگرطول خط معین واز هردوانجام‌محدود باشد قطعه خط است .
- خط مستقیمی است‌که دوانجامش‌معلوم باشد .

خط مستقیم (ه) :

کوتاه ترین فاصله‌بین دونقطه‌است. مانند نخیکه خوب کش شود .

خط منحنی (ه) :

- خطی است که‌نه مستقیم ونه‌متکسر باشد مانند ماه نو .
- طولی است که سمت حرکت‌هرنقطه آن متغیر باشد .
- هرگاه نقطه طوری حرکت کندکه‌دایماً سمت آن تغییریابد . خط حاصله خط منحنی است .

بقیه صفحه ١٤

نزدیك می‌شد صدامیکرد :«بر فپا ك کار دارین... برفپاك ...» زما نی دری باز می شد وکسی او را صدا میزد «او برفپاك بیا ... برفها ی خانه وبام های ماراپاك کو) دانیو هم برفها راپاك میکرد و پولی میگر فت و خرج روز خودرا میکرد... حالا دانیو از شهر خود بسیار دوربود ... ماه ها ازین سفر ش میگذ شت ... نز دیکی های شام بود دانیو به جنگلی رسید ،شب سرد بود، نمیدا نست درین شب سرد، دربین جنگل بزرگ کجا بخوابد که ازشر حیوا نات درنده وسرما در امان باشد ... بهمین‌فکر وسودا ،اینطرف و آنطرف را می پالید .... چشمش به خانهٔ افتادباعجله خود را به‌پشت در رسانده و باتمام قدرت ونیرویش فریاد زد ((بر فپاك کار دارین ... برفپاك» باشنیدن صدای دانیو پیر زنیکه در خانه مصروف آتش کردن بخاری بود ... باعجله خودرا بدر رسانده و گفت :((پسر ... بیا بر فهای حویلی مارا پاك کن))دانیو فورا داخل خانه‌شد و دست بکارشد ولی پیرزن به دانیو گفت ((پسر من پول ندارم که‌بتو بدهم ولی در بدل کارت میتوانی شب رادر خانه ما بگذرا نی ،نان شب و چای صبح هم بتو میدهم))٠دانیو ازین پیشنهاد خیلی خرسند شد ،برفها را پاك‌کرد وبخاری راهم برای‌زن آتش کرد ... پیرزن برای دانیو نان آورد ...دانیو نان خورد وشب راهم در خانهٔ پیرزن خوابید صبح زود ازخواب برخواست چای نوشید ... و میخوا ست بدر شود پیرزن در حالیکه ازو تشکر میکرد راش بیلی‌نوی بوی داد وگفت: ((پسر این راش بیل به روز بد بدردت خواهد خورد ٠))

دکمکانو انس

بقیه صفحه ۲۱

یك داستان در یك شماره

محتو یات آن میشدی تازنده ام ازنزد تو آزرده خواهم شد ۰

ـخرس گفت :خو بست خوبست ۰۰۰ سبد رابمن بده قول مید هم که سلامت برسانم ۰

ماشا گفت : خوبست

ماشا گفت :چند دقیقه قبل هوابارانی بود ،یکبار بیرون برو و ببین که میبارد یانه ؟؟

منهم پس از انجام کارها میروم و بر درخت بالا میشوم اگر نمی‌بارید سبد اینجاست آنرابیر !

خرس به مشقت از پله های زینه پائین رفت ماشا فرصت را غنیمت دانسته خودش میان آن سبد بزرگ در آمد و خود را بامیوه ها پوشانید، خرس و قتی دید باران نمیبارد آمد و سبد را پشت نموده روان شد ۰۰۰ رفت و رفت ،از بالای کوه‌ها وتپه‌ها عبور کرد ،او بحدی راه پیمود که مانده و ذله‌زیر درختی نشست وبا خود گفت :اکنون سر سبد را باز نموده و یک چیزی میخورم ۰۰۰درین اثنا فریاد ماشا ازمیان سبد بالاشد نه تو نباید دروغ بگوئی تو وعده داده ای که سبد را بسلامت نزدپدر کلان‌و مادر کلان من میر سانی ۰۰۰ هر کاری که توکنی از نظرمن پنهان نمیما ند و من در جایی‌نشسته ام‌که میتوانم ترا ببینم ۰

ـخرس برق آسا براهش ادامه داده و باخود گفت :حتما آند خترک بالای شاخهٔ بلند درختی نشسته‌و مرا می بیند ۰۰۰ باید روی حرفم ایستاد باشم بناء سبد را دو باره پشت نموده و روان شد ۰

ـبالا خره پس از راه زدن زیاد بازهم در ینوقت صدای ماشا بلندشد خرس !من ترادیده میتوانم ،لطفا به سبد دست نزن و آنرا بسلامت نزد پدر کلانم برسان ۰

ـدر ینوقت خرس سرش راتکان داده و گفت :حتما ماشا در شاخهٔبلند درختی نشسته و آنچه میکنم او می بیند ،از ینرو بازهم از جایش بر خاست و راه‌افتاد ۰۰۰پس از دقایقی در دهکدهٔ رسید که آنجا پدر کلان و مادر کلان ماشا زندگی داشتند ، خانهٔآنانرا پیداکرده فریاد زد:درراباز کنید ،در راباز کنید ۰۰۰ من برایتان از نزد ماشا تحفهٔ آورده ام ،سگها با دیدن خرس بنای عوعو راگذاشته و بجانش افتیدند ،لحظه بعد سگهای بشما ری آنجاجمع شده بودندخرس که سخت بو حشت افتیده بود سبد را کنار دروازهٔ گذاشت و بدون اینکه دور و پیش را ببیند خودش را با عجله در جنگل ناپدید ساخت ۰

ـزن و شوهر سا لخورده باشنیدن تک تک دروازه بسوی در شتافتند، آنوقت با تعجب در یافتند که کسی عقب دروازه نیست و فقط یک سبد بزرگ آنجا گذاشته شده است،زن روبه شو هرش نموده و گفت: چه چیزی را درین سبد گذاشته باشند؟؟

ـپیر مرد سا لخورده همینکه سر سبد رابالاکرد ۰۰۰ تعجب نموده و برای لحظه به فکر فرو رفت که آن صحنه را در خواب می بیند یادر بیداری ۰۰۰ ؟؟آخر دیری بودکه آنان شب و روز شانرا بخاطر از دست دادن نواسه شان به غصه میگذراندند ولی خو شبختا نه‌اکنون ماشا را صحتمند و تند رست در برابر شان مید یدند ،زن و شوهر که هردو در خوشی غرق بودند ماشا را درآغوش گرفته و غرق بوسه نمودند و او را یکدختر عاقل و زرنگ خواندند اما خرس که فریب خورده بودبه دلاوری و هو شیاری ماشا آند خترک کوچك آفرین گفت ۰

پس میشود با تدبیر ماهرانه و تصمیم بخر دانه درزندگی چانس های‌طلایی یافت ۰

پایان

بقیه صفحه ۲۳

گرگ‌وبره

فضای اتاق رابهم پیچیده ۰دوستم که نبی نام داشت مرا گفت :

اکرم ـ گرگ وبره !

بیاکه برویم ،مادرم به‌من وتو، نان میگذارد ۰

او این کلمات را چنان بزبان ادا میکرد که‌گویی تمام اندیشه وافکارش دراطراف بازی «گر گ‌وبره» می چرخید ۰بنظر او بازی مقدم بر همه چیز است ۰

مرا نیز هوس بازی گرگ و بره بجانب خود کشانده بود ۰ما از چابر خاستیم وآمادگی دویدن بسو ی میدان بازی را گرفتیم ۰پدر نبی در حالیکه مارا در شاد مانی‌میدید باقیافهٔ حق بجانب گفت :

ـنبی بنشین ۰

نبی در حالیکه تبسم برلب داشت، پاسخ داد :

میروم که بچه ها منتظر است۰

پدرش که او را دوست داشت و

بقیه درصفحه ۳۳

نوشته جیلانی فر همند

بیائید با هم جغرافیه بیاموزیم

حر کت انتقالی زمین:

حرکت دوم زمین عبارت ازحرکت بدور آفتاب است که بنام حر کت انتقالی یاد میشود .حرکت انتقا لی‌زمین به‌معنی تغییر دادن مو قعیت زمین است در مدار آن بدو رآفتاب. زمین حر کت انتقا لی خود رادر ظرف ۳٦٥ روز و ٦ سا عت انجا م مید هد . در حر کت انتقا لی زمین بدور آفتاب محور زمین بامدار آ ن زاویهٔ تشکیل‌مید هد که این زا ویه نظربه مو قعیت زمین یك اندا ز ه کم وزیاد میشود .

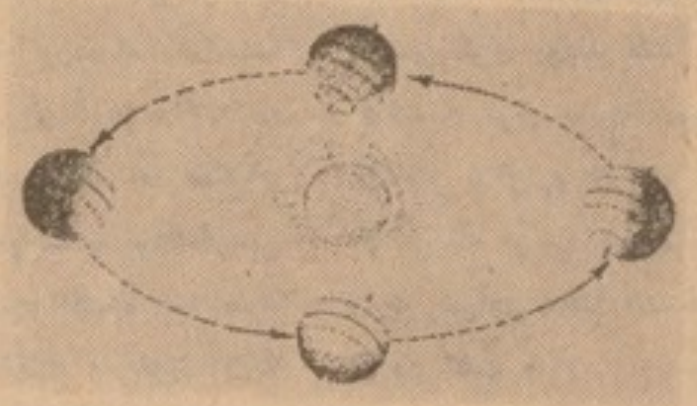

حرکت سو م زمین عبار ت ا ز حرکت بادیگر سیارات نظام شمسی بطرف فضای لاانتها (بی پایـــان) است .

نتایج حرکات‌وضعی‌وانتقالی‌زمین :

۱ـشب وروز در اثر حر کـــت‌وضعی بو جود می آید .اگر زمین ساکن میبود یك‌طـرف ز مین همیشه‌شب و طرف دیگر ش همیشه روز میبود .

۲ـزمین‌از خود نور ندارد وروشنی خودرا از آفتاب میگیرد . پس‌همان طرف کرهزمین که‌بسو ی آفتاب است روز وطرف دیگر ش که آفتاب به‌آن نمیرسد شب است .

۳ـزمین غیر از حر کت وضعی که از آن‌چهار فصل بو جود می‌آید. دارای حر کت انتقا لی نیز است

علت‌آنست که محور زمین همیشه برمدار آن عمود نمیباشد بنابـــر آن محور زمین‌با مدار آن یك زا ویهٔ بیست‌و سه ونیم در چه تشکیـــل میدهد .

به نسبت همین میلان محور زمین است که در ظرف ۳٦٥ روز آفتا ب به تمام‌نقاط زمین یکسا ن نمی تابد.

وقتی نور آفتاب قطب شمال را روشن میسازد درین هنگا م شعاع آفتاب بیشتر در نیم کره شما لی میرسد وازین سبب در آنجا هو ا گرم میشود .

یعنی تابستان در نیم کره‌شما لی حکمفرما میباشد و بر عکس در نیم کره جنو بی زمستان میباشد .

٤ـدر نتیجه حر کت انتقا لـــی شب و روز در اول‌حمل واول میزان در سر تاسر دنیا یك برابر مـــی باشد یعنی ۱۲ ساعت شب و دوازده ساعت روز میباشد . این عمل را بنام اعتدالین یعنی شب وروز مساوی یادمیکنند .

٥ـبعد از اول حمل تا اخیر ماه جوزا روز ها دراز میشود و در اول سرطان روز به حد نهائی خود دراز شده وشب به حد نها ئی‌خود کوتاه میباشد .

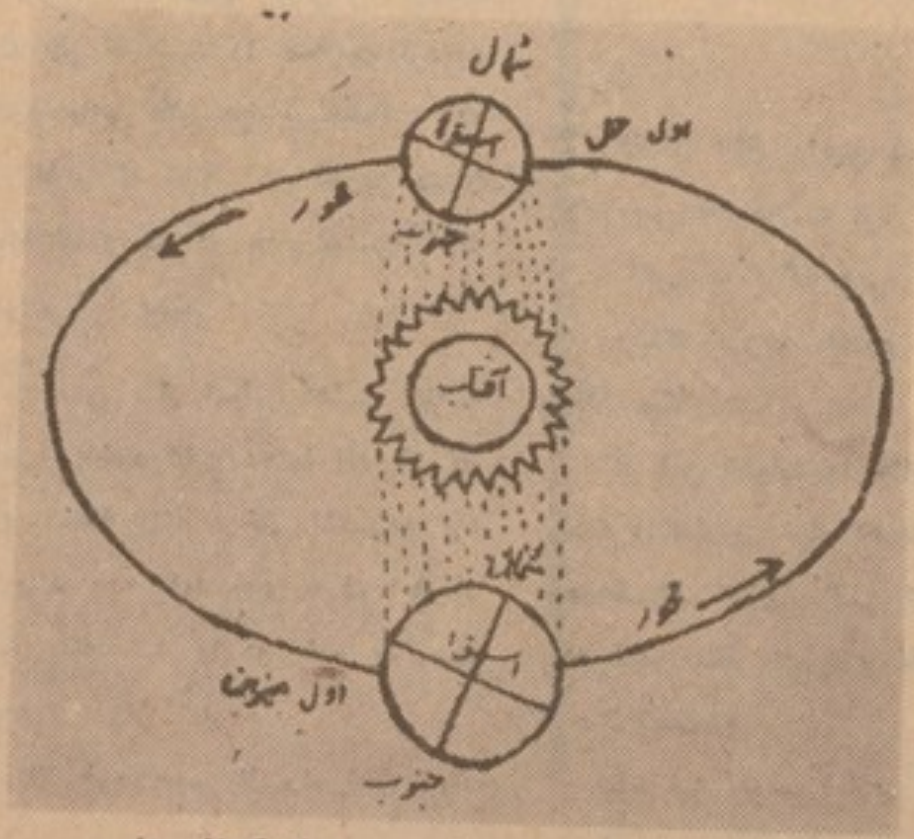

دکمکیانو انیس

بعد از اول سر طان از درا ز ی روز ها کاسته میشود و به درا زی شب افزوده میگردد تا آنکه در او ل میزان روز و شب یك برابر میشود .

همچنین بعداز اول میزان تا آخر قوس شبها دراز بوده وروز ها کوتاه میباشد در اول جدی شب به انتها درجه دراز بوده روز به انتها درجه کوتاه میباشد به همین صور ت تااول حمل از درازی شب کاسته شد ه وبه درازی روز افزوده میشود . شب قبل اول جدی که دراز تر ین است بنام شب یلدا یادمیشود .

خط استوا

همانطو ریکه در شماره پیشتـــر خواندیم که زمین کرو ی است و دارای حر کات میباشد .زمین حرکت وضعیی خودرا به دوریك خط فرضی که قطب شمال و قطب جنوب راباهم وصل میکند واز بین زمین میگذ رد انجام میدهد .

این خط فر ضی رابنام محور زمین مینامند. کره زمیـــن را از حصهٔ وسط یك خط منحنی (که در حقیقت دائره است) بدو حصه مساوی قطع میکند . این خط رابنام خط استو ا یاد میکنند . نیم کره زمین را که بطرف شمال خط استوا قرار داردبنام نیم کره شمالی ونیم کره زمین راکـه بطرف جنوب خط استوا قرار داردبنام نیم کره جنو بی یاد میکنند.

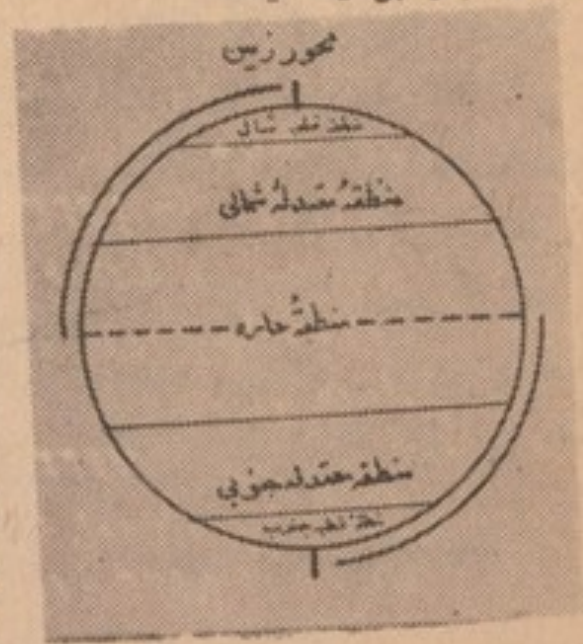

خط استوا صفر در چه فر ض شده است .

ممالکی که خط استوا از بین آنها عبور میکند عبار ت اند از:اندونیزیا کانگو یوگندا، کینیا وغیره .

خط سر طان :

خط منحنی (دائره) فرضی که در بیست و سه ونیم در چه شما ل خط استوا واقع است خط سرطان موازی به خط استوا قرار دارد .

خط جدی :

خط جدی دائره فر ضی است که دورادور زمین کشیده شده استاین خط در بیست و سه ونیم در چـــه جنوب خط استوا قرار دارد . منطقه که بین خط سر طان وخط جد ی وجود دارد بنام منطقه حار ه یا د میکنند .

دائره های قطب :

دائره های فر ضی اند که د ر ٦٦ونیم در چه قطب شمال و٦٦ونیم درجه قطب جنوب واقع اند بنام دائره های قطب یاد میشو ند . منطقه ایکه بین خط سر طان ودا ئره قطب شمال واقعست بنام منطقه معتد له شمالی ومنطقه ایکه بین خط جدی ودا ئره قطب جنوب واقع است بنام منطقه معتدله جنوبی یاد میشود .

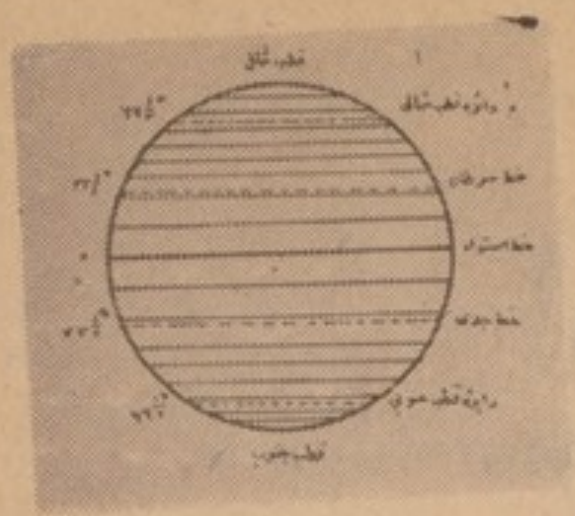

همچنین ناحیه قطب شمال ازدائره قطب شمال تا(٩٠) در چه شما ل کره زمین راهینا مند .این نـــا حیه اکثرا از آب پو شیده است وتنها قسمت جنوب دارای یك انداز ه خشکه است که این خشکه مر بوط ناحیه الاسکا (اضلاع متحده) وشمال اتحاد شورو ی ویك قسمت شما ل ممالك اسکا ندنیا ویا (نارو ی ، سویدن وفنلیند) نیز شا مل میباشد.

ناحیه قطب جنو ب را قطعه بزرگ خشکه بنام انتار کتیك تشکیل داده است که نفوس اصلی آن بسیار کم بوده سالانه یکتعداد علما ومحققین در گردونوا حی قطب جنو ب دید ه میشو ند که به مطالعه در آنجـــا مصروف اند واز خود ایستگا ها و سامان ولواز م تحقیقا تی دارند .

بقیه صفحه ٢٢

انسان واستفاده ...

تحویل کشتی بزرگ میدهند دریک زمان چندین کشتی کوچك این کار را انجام میدهند و تحویل کشتـــی بز رگ مینمایند .

ریسما نی که اینطوربه آب انداخته میشود گاهی تاصد فت هم طـــول دارد .

صید ماهی دوام می کند ولـــی همیشه به آن سادگی که گفتیم نیست زیرا ممکن است گاهی نهنگی بسوی کشتی کوچك ماهی گیر حمله کندکه درآن صورت خیلی مشکل است که ماهی گیر خودرا تاکشتی بـــز رگ بر ساند .

صید ماهی باجنگك های که گفته شدهم خطر ناك است و هم کـــار بسیار شاقه از همین روکمتر مـردم به آن علا قمندی نشان میدهند .

بازی های اطفال مکسیکو

اکثر بازی های اسپا نوی‌درمکسیکو رواج و محبوبیت دارد پیناتا ، اریما ، پلو تـ‌ازجمله محبو ب ترین با زی هایی است که در شهـــر مکسیکو پا یتخت آ ن مملکت رواج دارد.

پینا تا

درین بازی اطفا لیکه سن‌شان ۱۰ ـ۱٤ ساله با شـد اشتراك می ورزند ،لـــوازم بـــاز ی مذکور ظرف گلی و

این بازی ذریعه اطفـــا ل‌مکسیکو در مجالس و جشن های عید مسیح انجام داده‌می‌شود یك ظر ف مقبو ل گلی راتزیین نموده واز ا شیای پرقیمت و گرانبها که نزد همه اطفال عزیز باشد مملـــــومی‌سازد پیناتا یا این ظـــر ف گلی از سقف خانـه با یـــك‌ریسمان آویزا ن می شـــود طور یکه اگر خو استه باشدفورا پایین وبا لاکش شده‌می تواند ، اطفا ل وارد خا نـه‌شده و چشم یکی از اطفا ل‌را بسته کرده ، یك چو ب درازرابدستش مید هند تا ذریعه آن‌مر تبان ویا ظر ف گلـــی‌آویزان شده رابزنددیگران‌طفل رااین طر ف وآنطر ف بـــه‌صورت غلط رهنما یی نمو ده وضمنا مر تبان را گازمیدهندتاطفل مذکور آنرا زده نـــه تواند هر طفل دو ویا ســـه‌دقیقه نوبت می گیرد تا اینکه یك‌طفل خو ش طا لغ مر تبان‌رازد ه‌و آنـــرا بشـــکنـــد محتویات آن همه به‌روی خانه‌بریزند واطفا ل تلاش‌بگرفتن اشیا نمایند ، شب دیگـــراینوع بازی در خانه شخصی دیگر صور ت میگیرد .

اریما

درین بازی باز هـــــم اطفالیکه سن شا ن ۱۰ ـ۱٤ ساله باشد سهم میگیرند .

برای این بازی اشکا ل کوچك گلی ضرور ت ا ست، اطفال دو تیم را تشکیل داده ودوخط نیز به روی اطا ق یا میدان کشیده می شود ایـــن خطها که‌یکی بنا م خطشروع ودیگری بنام گو ل یاد مـــی شود ۱۲ فت از هم فا صله دارند. هردو تیم بالای خـــط شروع ایستاده به نو بـــت یك‌یك از این اشکا ل رابه‌خط گول انداخته می روند هر گاه اشکال انداختگی به فـا صلـه یك‌فت اینطر ف‌ویا آنطر ف گول قرار گر فت آن‌تیم یك نمره می گیرد ورنه شکـــل انداختگی از طر ف تیم مقابل ضبط می گردد.

بقیه در صفحه ۲۳

پیوسته بگذشته

مترجم : ناهض

چطور سامی آمو زیم

مردمان دوره اولیه طبعـــامشاهـده و فکر کرده اند که درهر جای کشت و زرا عت گندم شان که این کرم هـــا بیشتر پیدا شده خســـارهٔ بیشتر به گندم ر سیده‌است همچنین بعدا دراثر مطا لعـه‌و تجربه در یافته با شند که بعضی انواع غله نسبت بـــه‌دیگر نوع بمقا بل این کر م‌ها بیشتر مقا و مت نشان داده‌اند فلهذا همان نوع غله را کـــه با زمین دست داشته شا ن‌مساعد تر بوده انتخاب مـی کردند اما امروز متخصصیـن‌زراعت و دهاقین کو شش می نمایند تا طریقی را پیدانمایند که نه تنها چقدر انواع غـله جات مقا و مت بیشتر مقا بل‌کرم ها یا حشرات مضـــره نشان میدهند ، بلکه‌کوشیـده‌اند تا از شر آن ها دها قین نجات یا بند.

دا نشمندان عصر مـــا کوشش می کنند و تجر بـــه هائی بعمل می آورند وباین‌طـریـق در بارهٔ جـهـــان و آفرینش معلومات تهیه مـــی‌دارند، مثلا درباره آفتاب ، ستارگان ، موادی که در خاك‌است و غیره و غیره.

کاکا گفت با ید متو جـــه‌باشید که دانش ما در عصر حاضر بسیار زیاد انکشا ف‌می نماید و لی با آنهم آنقد ر ساحه علم و دانش و سیـــع‌است که برای یك شخصـــ دانستن همه آن مشکل است‌وبلکه برای یك شخص‌بسیار زیاد است .پس‌بعضی اشخاص‌در بـاره حـــرارت ، صـــدا، مقنا طیس، برق می آ مو زندکه ما آنرا علم‌فزیك می‌نا میم یکعده دیگر کیمیا ، عدهٔدرباره‌بیالوجی و غیره درس مـــی خوانند وتحصیل میکنند.

پر وانه سوال کرد کاکـــا جان تمام این مطا لعات‌ودانش آموزی چه بدرد می حورد؟

کاکا گفت آ مو ختن علو م که ذکر شد بما کمك می کند تا بدانیم در جهان ما و د ر اطراف ما چه می گذرد و چه واقع میشود آنچه خداو ند در طبیعت آفریده چطور آنها ر ا به نفع خود به‌بهترین شکـل بکاربریم.

کاکا علاوه‌کرد همانطوریکه سامان وآلات ابتدائی زراعتی کار دهقان ها را آسانتر می ساخت بهمین تر تیـــب دانشمندان علوم متذکره‌آلات وادواتی را اختراغ کـردندکه مطالعات علمی شانرا آسانتر ساخت این سا مان چیز های زیادی بماو شما می گوید که باچشم ها دیده نمی توا نیم و باگوش ها شنیده نمی‌توانیم یا بعبارهٔ دیگر با چشم و گوش بدون کمك آن آلات امـکا ن نمی داشته با شد وآن ها راز های طبیعت را بما آ شکا ر می سازد.

کاکا گفت صحبت خود ر ا بهمین جا خاتمه مید هیم.

دربرابر اصرار او جز سکـــو ت و تسلیم چارهٔ نداشت گفت :

بچیم احتیاط کنی .من ونبی گفتـه های او را اصلانمی شنیدیم .و تمام افکار مادریك نقطه متمرکز بود یعنـی گرگ وبره. درحا لیکه باصدای بلند می خند یدیم دست در گردن یکدیگر اندا ختیم دوان،دوان ،خود را به‌صحنهٔ بازی رساندیم .

گرگ وبره

بقیه صفحه ۲۹

مادر آنحال همه چیز را فراموش‌کرده بودیم .((گرگ وبره)) بـــرای ماهمه چیز بود. هم زندگی !هم علم‌و فر هنگ و ...!

بچه ها آماده بازی بودند و برای‌اینمنظور ترتیبات لازمه راگرفته بودند

بقیه در صفحه ۳۹

شرح جدول

افقی:

۱ـ پاره کردن معنی میدهد.

۲ـ در همین جدول است، لباس پرنده ها

۳ـ ساعت نصفش ـ منکر شدن

٤ـ قهر مان می گیرد

٥ـ هلیل خودش.

٦ـ بالای خانه.

عمو دی:

۱ـ زهر

۲ـ بی عقل

۳ـ چیز یا جنس

٤ـ سند شر عی.

٥ـ در وازه دهن

٦ـ از ولایات کشور

۷ـ راه کو تاـ لام میا ن خالی

۸ـ چهره

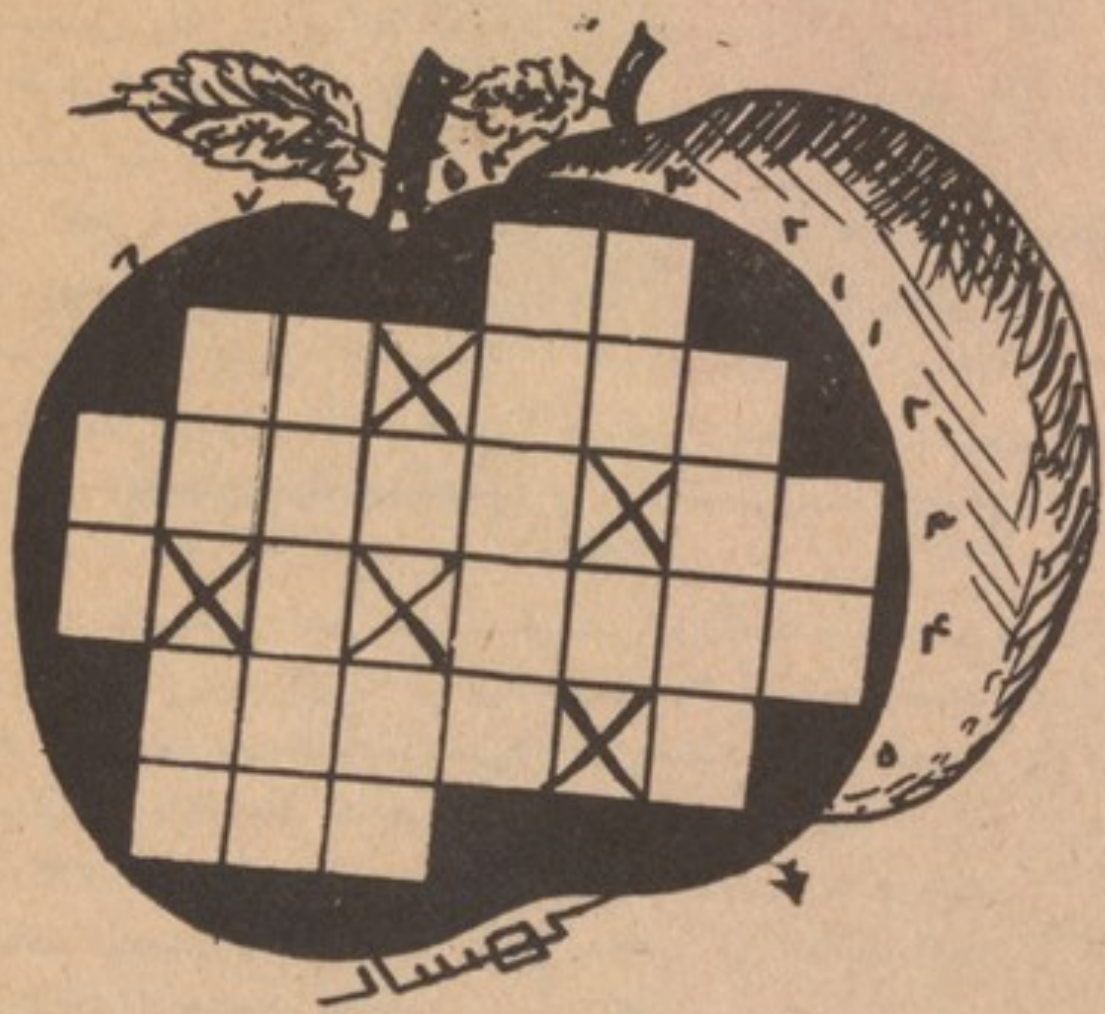

چستان

لعبتی چیست نغز و خاك‌مزاج
که به آ بیست ازجهـــان‌خرسند
دست بر سر نها ده و پنداری
برسرخویش میخورد سو گند

محمدنظیر

ارسالی لطیفه قر یشی ازلیسه‌عایشه درانی

پاسخ دهندگان شماره گذشته

احمد ضیاء متین، محمدولی‌ناهض، روح الله رحمت، برشنا ربیع زاده، احمد نبی، صدیق‌واصل. و کریمه میرزا ز ا ده وعبدالبشیر میر زا زاده، مر یم‌آبشار از نا در شاه مینه و داراب طهماس.

دکمکیانو انیس

بقیه صفحه ۱۹

پشک موزه پوش

ما ر کیز با قیا فه حق بجانب جواب داد که این یکمقدار نا چیز می‌با شد . پشک بازهم به پیش می دوید وبرای همهٔ کار کنان مزرعه فهماند که اینطورجواب بدهند. فرمانروا از اینقدر ملکیت زیادمار کیز به حیرت افتاده بود. پشک بالاخره به یك قلعهٔ بزر گ وتاریخی ر سید در این‌قلعه یك جا دو گر مشهور زندگی میکرد و پشك راجع به ا و بسیار چیز ها شنیده بو د. چند لحظه مکث کرد که به جا دو گر چه باید بگو ید همان بود که بداخل قلعه رفت ونزد جادو گر رسید وجادوگر از پشك پر سا ن کرد که چطور نزد من آمده ای؟ پشك جواب داد:

من در بارهٔ شما بسیار چیز ها شنیده ام که گو یا شما میتوا نید بهر شکل و قیافهٔ که بخوا هید خود ر ا در آورده میتوا نید. حا لا میخواهم که خود را بیك‌قیافهٔ که آرزوی تان است دربیاورید. جادو گر جواب داد بلی من این قدرت را دا ر م وحالا تما شا کن! جا دو گر فورا خود را به قیا فهٔ شیر در ندهٔ و حشت ناك تبدیل نمود. پشك چون این قیا فه را دید خیلی تر سید و پا به‌فرار نهاد، جا دو گر دو باره‌خودرا به قیا فهٔ اصلی در آوردوپشك‌را صدا زد که بیا نتر س من همان شخص او لی استم. پشك نز دیك آمد و باز از جا دو گر سوال کرد ممکن‌است خود را به شکل یك حیوان کو چك مثلا مو ش کنید؟

جا دو گر گفت: این کا رخیلی ساده است و دریك لحظه خود را به مو ش‌تبدیل‌کرد. پشك که در انتظارهمچو موقع بود حمله کرد و موش‌دربپاو رید .

فرمانروا در همین و قت‌نز دیك قلعه آمد، تو قف‌کرد وخوا ست بداند که این قلعه‌مال کیست. پشك منتظرورود فر مانروا بود وبه وی‌پیشنهاد کرد که لطف‌فرمائید وبدرون قلعه مار کیز کاراباس‌تشریف بیاورید. فر ما نروا رو بطرف مار کیز کر ده‌و گفت که آیا این‌قلعه مربوط بشما میباشد؟ مار کینرجواب‌داد بلی، فر مانروا خوا ست تا درون قلعه را تما شا کندمار کینر با چهرهٔ مؤد بانه گفت البته بما افتخار خواهندبخشید. فر مانروا به سواران خود امر حر کت را بد رو ن‌قلعه داد.

وقتی گا دی آن ها درداخل‌قلعه توقف کرد. دخترفر مان روا دست خود را بطرف‌مار کیز دراز کرد تا دست بدست هم قلعه‌را تماشا نمایند. همهٔ آنها از راه زینهٔ بطرف برج بلند در حر کت افتادند. در بین‌برج فضا ی خیلی معطر احساس میشد وتصاویر خیلی قیمتی وزیبا بچشم می خورد و در سر میز ها اقسام غذا های لذ یذ چیده شده بود . جادو گر رفقای خو یش را دعو ت‌کرده بود که بیا یند و در مهما نی‌وی اشتراك نما یند و قتی آنها از آمدن فر ما نروا به‌قلعه خبر شدند همه بطر ف خانه هایشان گر یختند)فرمانروا از ما کیز خوا هش کرد بهلوی دخترش عقب‌میز بنشیند. وقتی فر ما نر وا مصروف غذا خوردن‌ونوشیدن‌بود رو بطرف ما ر کیز کر ده وگفت: ما ر کیز عزیز می‌خواهم که شما دخترم را به زنی خو یش قبول نمائید.ما ر کیز این پیشنهادرابکمال افتخار قبول نمود وفر مانروا امر داد تا جشن عرو سی بزرگی بر پا کنند. مار کیزودختر فر ما نروا با هم‌شوهر وزن شدند و پشك هم درقصر شان بازی میکرد.

بیائید بخندیم

تهیه و ترتیب از بتول بشیر

ازماجراهای کندل خان

کندل خان برای جمع آوری بوته و چوب به کوه رفت بعد از آنکه چوب وبته را جمع کرد و بالای خرش بار نمود بطرف شهر براه افتاد ، دربین راه خواست بداند که بته و چوب تر هم مثل بته و چوب خشک خوب میسوزد یانه؟ برای امتحان توکردی ازجیبش کشیده بـه بته زد چون باد هم میوزید بته ها شعله ور شدوخر بیچاره از ترس جان خود شروع به دویدن کرد وکندل خان هر چه تلاش کرد به اونرسیـــــد و باعصبانیت فریاد کرد :

«فرانکن راساً برو یکطرف دریا !»

«ارسالی محمدنعیم متعلم مکتب قاری عبدالله»

بدن انسان

معلم بیولوژی از محمود پرسید:

ـ بدن انسان ازچه پوشیده شده است ؟

محمود گفت :

ـ از پیراهن ، پطلون ، کرتی و بوت !

فرستنده : خالد ناهض

دلیل خوب

پدری روبه پسرش کردوگفت:

ـ من میدانم که تویك مقدار پول ازبکس من بردا شتی؟

پسر جوابداد:

ـ پدرجان شما چطورمیدانیدکه پول های تانرا من از بـــکس گرفته ام. در حالیکه من خبرندا رم شاید مادرم گرفتـــه باشد . پدر با عصبانیت گفت:

ـ نه مادرت این کارزانکرده حتماً خودت کردی ! پســـر جوابداد :

ـ پدرجان به کدام دلیل این حرف را میزنید ؟ پدرگفت :

ـ به دلیل اینکه یك مقدارپول هنوز دربکس موجوداست، اگرمادرت میگرفت همه پولهارابر میداشت !

«ارسالی نور آقا سیف زادمتعلم لیسه امانی»

بیست هزار کارت

احمد روبه دوستش محمود کردوگفت:

ـ میدانی در عید در حدود بیست هزار کارت تبریکـــی بدست پدرم رسید. محمودگفت:

ـ احمد وظیفه پدرت چیست که این همه کارت برایش رسید،

احمد جوابداد :

ـ خبر ندا ری پدرم کاتب توزیع نامه ها درپسته خانه است.

«ارسالی رحمت الله سیماب متعلم صنف هفتم لیسه غازی»

شبانه‌روز ۲۵ ساعت

معلم در صنف رو به‌شاگردان کردو گفت:

– چرادرسها ی تا نـــرانمی خوا نید ، من وقتیکه به سن شما بو دم شبانـه روزبیست‌و پنج ساعـــت درس میخواندم . فرید از جا یش‌بلند شدو گفت :

– معلم صا حب هرشبانه‌روز که ۲٤ سا عت اســت.

معلم گفت :

–برو بجایت بنشین، حرف‌نزن من هرروز یك ساعت‌وقتر ازخواب بیدار میشدم . «ارسا لی انا هیتا فقیری »

کیسه‌بر تازه کار

پو لیس کیسه‌بری رابـــه‌ماموریت برد ومامور پو لیس روبه‌متهم کردو گفت :

– خوب بگو این اؤ لین دفعه‌است که‌کیسه بری میکنی؟

متهم بانرمی جوابداد :

– بلی‌مامور صاحب! مامورپو لیس گفت:

– وقتی‌که‌دستت را بطر ف‌جیب این شخص دراز کر دی نترسیدی ؟ متهم جوابداد:

– چرا .. .ترسیدم که‌مباداجیبش خا لی باشد !

«ارسا لی احمد جاویدشهریار»

پول ندارم

عجب خان به سلمانی رفت‌تا سرو صورت خودرا اصلاح کند ، روبه سلمانی کردوگفت:خلیفه‌جان سرورویم را اصلاح کن، سلمانی سرو روی‌عجب‌خا ن رااصلاح کرد و گفت شماخلاص هستید عجب خان‌به طرف آ ئینه نگاه‌کردوگفت: سرم‌راخوب اصلاح کردی، امامن متاسفانه‌پول‌ندا رم.سلمانی

– پس تاو قتی اینجا بمانیدکه سرو ریش شما دو با ره برسد .

«ارسالی‌قاری قدرت‌الله‌رحمتی»

* * *

احمد که در امتحا نات ناکام‌شده‌بود نزد پد رش آمدوگفت:

– پدر جان آیا شمامیتوانیدبا چشمهای‌بسته روی کاغـــذ امضاء کنید، پدرش‌گفت:

– بلی میتوانم حتی‌چندسطرمطلب‌هم‌بنویسم . احمد گفت:

– نه‌پدر جا ن مطلـب لازم‌نیست، این پار چه امتحا نم است فقط چشم پت آنرا امضاءکنید .

«مخلص احمد ورور ازولایـت

فکاهی

شخصی به‌باغ وحش رفت، دیدهمه حیوانات به‌غیر ازگاو خوشحال هستندومیخندند . روز دیگر باز هم‌به‌آنجارفت

دید گاو میخندد وحیوانات‌دیگر ساکت‌اند، وقتی‌از نفر موظف باغ‌وحش موضوع را پرسید چنین جواب شنید:

– شادی دیروزیك فکا هی برای حیوانات تعریف کردکه همه خنده کردند . ولی‌گاوتابه امروز معنی آنرا ندانسته بود.

«ارسا لی پیغله سهیلا »

چیزهای جزئی

رجب خان‌برای خریدن‌یك ساعت سر میزی به دکـــان ساعت فروشی رفت و آنـرا خرید فروشنده پول میـــد ه نداشت که پنج افغانی پو ل باقی مانده رجب خان رابدهد روبه رجب خان کرد و گفت:

– در عوض پنج افغانـــی برای شما چه بدهم .

رجب خان گفت :

– این که سوال نـدارد ! یك ساعت بند دستی بده که بدستم بسته کنم . پشت‌این چیزهای جزیی نگرد .

(ارسالی عبدا لقیوم متعلم مکتب ببو جانی خیر خانـــه مینه)

به جواب نامه های شما

رحمت الله سیماب متعلم لیسه غازی

نامهٔ شما رسید واز آغاز همکا ری تان بسیار بسیار متشکریم.

همکار عزیز !

ماغیر از همین نامه دیگر هیچ‌نامهٔ ازشما نگرفته ایم ورنه مطا لب تان حتماً درمجله دوست داشتنی تا ن نشر می‌شد.

کوشش کنید نامه هاو مطا لب خودرا ذریعه پسته‌ار سال داریدتا مطالبی که‌ارسال میدارید برای ما برسد. بازهم ازشما تشکر می‌کنیم.

***

سهیلا:

امیداست سلا مهای کارکنان مجله را بپذیرید.

فکاهی شمادر صفحه خنده نشر می‌شود به امید همکاری شما.

مصطفی عزیز زاده همکار مجله

فرید احمد صدیقی همکار مجله

نورآقا سیف‌زاد:

از علاقه شما نسبت به‌مجله‌تشکر می‌کنیم فکاهی های ارسالی شما را متصدی صفحه خنده گرفت وحتما نشر می‌شود.

***

محمدقسیم متعلم‌صنف ٦مکتب‌درخانی:

نامه ودیگر مطالب تان برای ما رسید ازهمکاری شما بسیارممنونیم.

فکاهی شما به‌صفحه خنده نشر می‌شود به‌امید سلامتی‌تان .

***

محمداکبر متعلم صنف ٧ مکتب

تجربوی مزارشریف:

ازآغاز همکاری تان تشکر و امید است همیشه دارای صحت باشید. فکاهی شمارا برای متصدی صفحه خنده سپردیم حتما نشر می شود . مطمئن‌باشد تشکر.

محمداصف معروف !

موفقیت شماآرزوی ماست .تخلص تان بسیار مقبول است ودوتخلص دیگری که‌گفته‌اید یکی آنرا انتخاب می‌کنید به‌نظر ماچندان خوش آ یند نیست ،باآنهم اختیار بد ست شماست .

گفته اید که مجله به سویه صنوف ١٢ وکلان سالان باید چاپ شود، باید گفت مجله ژوندون هم درکشور مانشر می شود که اگر آنرا ببیند حتما به‌سوال تان پاسخ میدهد یعنی برای صنوف عالی تر ودیگر بزرگان نشر می شود.

تشکر.

ممتاز ناصر حبیب:

ازنامهٔ تان بسیار ممنونیم وازاینکه مجله را هرهفته میخرید ومیخوا نید بازهم بسیار خوشیم.

عکس تان نیز چاپ می‌شودبه‌امید همکاری های همیشگی‌تان.

احمد فهیم رحیم دوستدار مجله

دکمکیانو انیس

بقیه‌ص ۳۳

گرگ وبره

درعین‌بازی‌بره‌میکوشیدتاازچنگال گرگ نجات یابد ولی گرگ بادهن باز او را دنبال میگرد ۰صحنهٔ بازی ماهرانه تمثیل میشد ،هیاهوی بچه‌ها بسیار بلند بود، یکی گرگ میشد و دیگری بره. در روز غلغله عجیبی همه جا را فرا گرفته بود۰

کاربه اساس نوبت آغاز شده بود. اگر کسی در جریان بازی آسیبی میدید انتقام میگرفت همه مردان محله برای تماشای این صحنه جالب ودیدنی دربالای سنگ هایی که در گوشه و کنارمیدان قرار داشت نشسته میبودندروز به‌شام میرسیدامابچه ها به سیاهی آن اهمیت نمیدادند بلکه‌باشور و هلهله‌زیاد بازی‌میکردند باینترتیب بازی تادیروقت هاادامه‌می یافت وخاطره آن بازی‌ها هیچو قت فراموش مانمیشود.

اطلاعات او کلتور
رئیس تحریر :
محمد ابراهیم عباسی
مدیر مسؤل‌جلال نورانی
مهتمم : عبدالرشید آشتی
تیلفون دفتر رئیس تحریر
۲۶۹۴۵
تیلفون مدیر مسؤل
سوچبورد: ۵۵-۲۶۸۵۱
ارتباطی : ۵۳
آدرس :انصاری واتمطبعه
دولتی اداره‌کمکیانو انیس -
(مطبعه دولتی)
قیمت یك شماره ۳ - افغانی

امینه وعلی خواهر وبرا درصمیمی و صحتمند یکه از وجاهت کامل بر خور دارهستند.
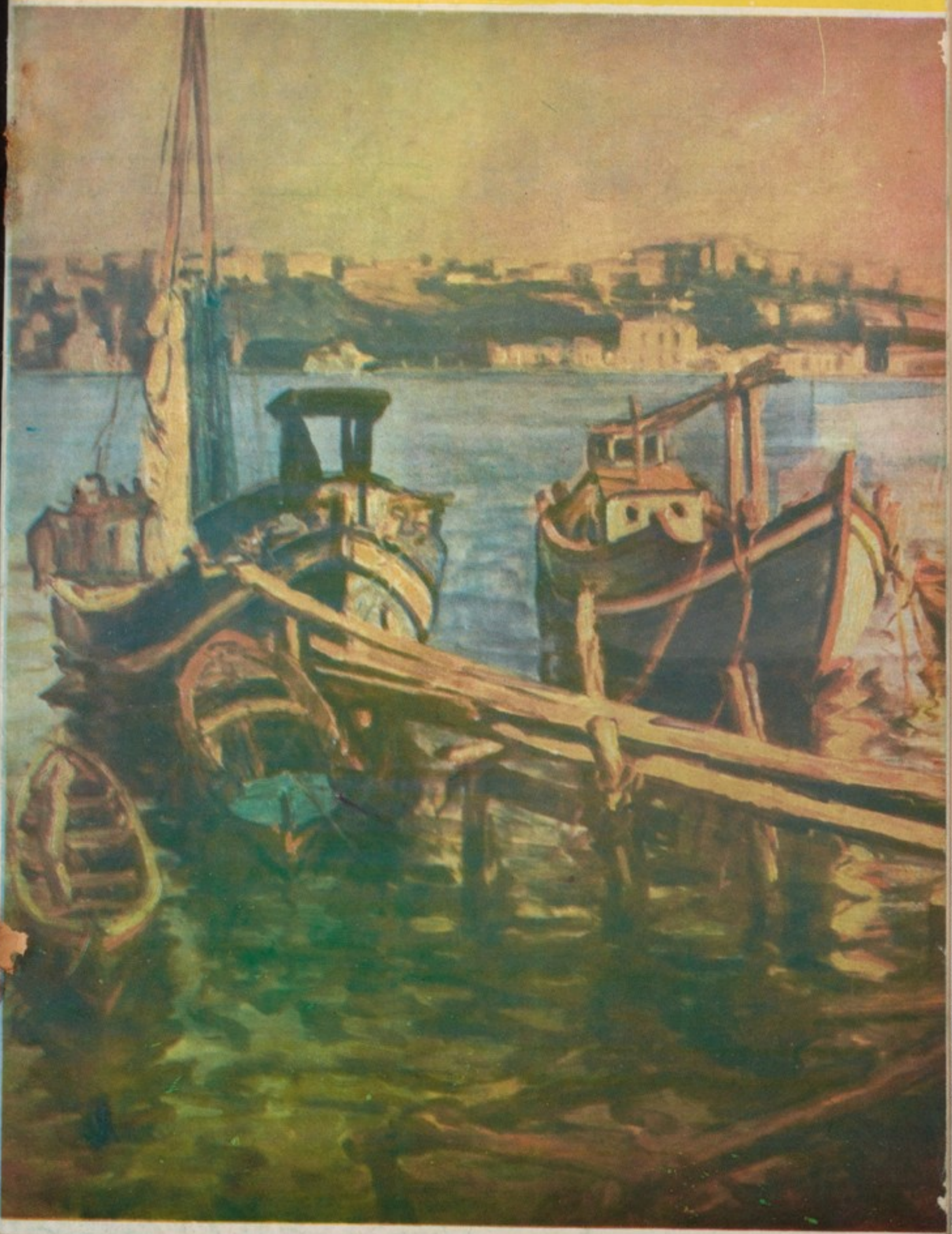
غلام مصطفی علومی پسرعبدالله علومی طفل بشاش و صحتمند که‌به مجله د کمکیانوانیس علاقه زیاد دارد .